



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

دومکتب پیشواہی ساجدان

علیہ السلام  
بن الحسین  
حضرت امام علی



بن حسین

بن حسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در مکتب پیشوای ساجدان حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام

نویسنده:

علی قائمی

ناشر چاپی:

پیام مقدس

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	در مکتب پیشوای ساجدان حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	پیشگفتار
۸	معرفی امام علیه السلام
۱۲	دوره های زندگی او
۱۷	شأن و مرتبت او
۲۱	جو زمان او
۲۶	امام علیه السلام و زمامداران زمان او
۳۱	امام علیه السلام و واقعه ی طف
۳۶	جو اجتماعی - فرهنگی آن زمان
۳۹	قیام ها و حوادث مهم عصر امام علیه السلام
۴۴	زندگی و موضع گیری های امام علیه السلام
۴۷	مشی سیاسی امام علیه السلام
۵۲	ابعاد دعاهاى امام سجاد علیه السلام
۵۶	گذران زندگی او
۶۰	خلق و خوی امام علیه السلام
۶۴	شجاعت و حکمت امام علیه السلام
۶۹	عبادت امام علیه السلام
۷۴	امام علیه السلام و مردم
۷۷	شهادت و وصایت
۸۰	پاورقی
۸۲	درباره مرکز

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: در مکتب پیشوای ساجدان امام علی بن الحسین علیه السلام / علی قائمی، ۱۳۱۶.

وضعیت ویراست: [ویراست ۲].

مشخصات نشر: قم: پیام مقدس، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۱۰۷ ص. . م. س ۲۰/۵ × ۱۱؛

شابک: ۵۰۰۰ ریال ۸-۰۵-۹۹۲۵-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. -- سرگذشت نامه.

رده بندی کنگره: BP۴۳ / ق ۴۲ ۴۲۸۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۲۳-۳۴۰

پیشگفتار

این بار سخن از بازمانده ی خاندان رسالت و امامت پس از واقعه ی عاشورا، صاحب زبور آل محمد (صلی الله علیه و آله)، حضرت امام علی بن الحسین (علیه السلام) است. همان کس که در عرصه ی عبادت، زین العابدین و در عرصه ی خضوع و نماز، سجاد لقب گرفت. او تنها پسر امام حسین است که پس از واقعه ی عاشورا زنده ماند و پیام خون و شهادت را به گوش مردم بی خبر رساند.

او از نسل علی و فاطمه است؛ پدری چون حسین شهید دارد و مادری طاهره و ستوده به نام شهربانو. او همه عمر در کنار پدر بود و در جریان عاشورا به علت بیماری نتوانست در صف مجاهدان و رزمندگان شرکت کند. اما پس از آن واقعه، آموزگاری بود که شیوه ایی جدید در عرصه ی سیاست اتخاذ کرد و فرهنگ و خط مکتبی اسلام را در چهره ی دعا و مناجات به مردم معرفی نمود.

در آن عصر مخوف و پس از واقعه ی عاشورا که نفس ها در سینه محبوس بود، و در آن جو فشار، خفقان، زور و استبداد بنی امیه و بالاخره، در آن دوران سیاه لامذهبی زمامداران و قتل عام مخالفان، طرحی نو در انداخت و در قالب دعا و مناجات به بیان حق پرداخت و به حفظ و پاسداری از اسلام همت

گماشت. آری، او در قالب دعا، دنیایی از معارف اسلام را به مردم ارائه داد و در زیر چتر اسلام، علاوه بر مباحث اعتقادی، از جمله: توحید، نبوت و معاد، به بیان شرایط امامت و حکومت پرداخت. حق اهل بیت (علیه السلام) را اعلام و به گونه ای غیرمستقیم، زمامداران را جانشینان ناصالح برای جامعه ی اسلامی معرفی فرمود.

بیدارسازی او کاری عظیم بود. امام (علیه السلام) با شیوه و عمل خود، خط مکتبی خاصی را در جامعه ی اسلامی پدید آورد که تا آن عصر، بی مثال و برای دشمن غافلگیر کننده بود، البته دشمن زمانی از این حرکت امام (علیه السلام) آگاهی یافت که دیر شده بود. از این رو، تصمیم گرفت چراغ عمر او را خاموش و امام را مسموم سازد.

آنچه را ما در این اثر تعقیب می کنیم، ارائه ی خطوط برجسته ی زندگی امام است که در رفتار مکتبی او متجلی گشته بود. رفتار، کردار و موضع گیری های امام در آن شرایط بحرانی،

[صفحه ۹]

درسی است سازنده برای همه کسانی که خواستار راه و روشی زیننده برای حفظ و احیای مکتب خویشند. امید است که نسل جوان با آگاهی از خط و راه این امام همام، حیات خود را مکتبی و زندگی خود را، والاتر سازد.

[صفحه ۱۰]

## معرفی امام علیه السلام

سخن از دریایی دیگر است، دریایی متصل به اقیانوس رسالت و امامت. او از تبار ابراهیم خلیل، آن بت شکن قهرمان تاریخ و از سلاله ی پیامبران اسماعیلی است که نسبش به عبدالمطلب و رسول گرامی اسلام، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) باز می گردد.

جدش، امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و جده اش، فاطمه (سلام الله علیها)، زن و شوهری که خود شهیدان راه دین بودند



و همه اعضای خانواده ی آنها در راه اسلام جان باختند. پدر او حسین شهید (علیه السلام) است و مادرش شهربانو. امام زین العابدین (علیه السلام) در معرفی خویش در حضور یزید، آن طاغوت زمان، چنین فرمود: «من فرزند ملکه و مینایم، زاده ی زمزم و صفایم، فرزند محمد مصطفایم، نور دیده ی علی مرتضایم، فرزند فاطمه زهرایم ... خداوند به ما و خاندان ما، شش عطیه و هفت فضیلت عطا فرمود؛ آن شش عطیه عبارتند از: علم، حلم، بخشش،

[صفحه ۱۱]

فصاحت، شجاعت و محبوبیت در دل مؤمنان؛ و آن هفت فضیلت عبارتند از اینکه: پیامبر اسلام از ماست، صدیق امت از ماست، شهید پرواز کننده در بهشت (جعفر طیار) از ماست، شیر خدا علی (علیه السلام) از ماست، دو سبط پیامبر این امت (حسن علیه السلام و حسین علیه السلام) از ماست و ...»

پدر او حسین (علیه السلام)، مهتر شهیدان و مادر او شهربانو، دختر یزدگرد سوم - آخرین پادشاه سلسله ی ساسانی - است. جریان ازدواج آن دو از این قرار است: با شکست ساسانیان در برابر لشکر اسلام، سلسله ی شاهی آنها از هم گسست و شاهزاده و اعیانی از آنان باقی نماند. یزدگرد برای تهیه ی قشون و مقاومت در برابر لشکریان اسلام، به این در و آن در زد، اما تلاشهایش به شکست انجامید و به ناچار پا به فرار گذاشت و از این شهر به آن شهر گریخت تا سرانجام به دست آسیابانی که چشم طمع به لباس و جواهرات او دوخته بود، کشته شد.

او سه دختر داشت که در همه ی مراحل جنگ و گریز و فرار، با پدر همراه بودند و پس از مرگ او همگی آواره گشتند و سرانجام به دست

سربازان اسلام اسیر شدند. آنان را به مدینه آوردند و به عنوان غنیمت جنگی در بازار به معرض فروش گذاشتند. این واقعه در زمان حکومت عثمان یا عمر اتفاق افتاد.

[صفحه ۱۲]

به توصیه ی امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، قرار شد آنان را در انتخاب همسر آزاد گذارند. یکی از آنان با عبدالله بن عمر ازدواج کرد، دیگری با محمد بن ابوبکر و نفر سوم، با حسین بن علی (علیه السلام)، جوان برومند دنیای اسلام پیمان زناشویی بست.

از این شیر زن درباره راز انتخاب حسین (علیه السلام) پرسیدند، او پاسخ داد: «پیش از اسارت در رؤیایی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدم که مرا به عقد حسین درمی آورد. از آنجا بود که محبت او در دلم جا گرفت. شب بعد، فاطمه (سلام الله علیها) را در خواب دیدم. او به من خبر داد که به حسین (علیه السلام) خواهم رسید.» شهربانو در جریان اسارت، اسلام را پذیرفت و همچنان در اندیشه ی آن رؤیا بود تا گذارش به مدینه افتاد و آن رؤیا به واقعیت پیوست.

درست است برخی از اسناد تاریخی، وقوع این حادثه را در عصر علی (علیه السلام) ذکر کرده اند، اما اخبار در این باره مختلف است. لکن در این میان، مسأله ای وجود دارد که مورد اتفاق نظر همه ی مورخان می باشد و آن اینکه مادر امام علی بن الحسین (علیه السلام) همان شهربانو، دختر یزدگرد سوم است. برای این بانوی گرانقدر نام هایی را در تاریخ ذکر کرده اند، مثل: شهربانو، غزاله، سلامه، شهرناز، شاه زنان، جهان بانو، و امام علی (علیه السلام) او را شهربانو و گاهی فاطمه خطاب می کرد.

[صفحه ۱۳]

او زنی دوراندیش، با تدبیر و صاحب حکمت و

معرفت بود و حتی در تاریخ زندگی اش آمده است که راهنما و معلم زنان و مربی آنان به حساب می آمد. در مورد زندگی و وفات او سخن ها بسیار است. برخی نوشته اند او پس از ولادت امام سجاد (علیه السلام) به فاصله چند روز از دنیا رفت. برخی دیگر وفات او را یک سال پس از تولد امام سجاد (علیه السلام) ذکر کرده اند و گروهی هم بر این باورند که او در سفر کربلا به همراه امام حسین (علیه السلام) بود و حضرت علی اصغر فرزند اوست. این دسته از مورخان قائلند که شهربانو پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) از شدت اندوه و فراق او به ویژه از یادآوری مصیبت تشنگی حسین (علیه السلام) جان داد.

داستان قبرش در ری، در کوه بی بی شهربانو افسانه ای بیش نیست و این شهربانو، غیر از شهربانو همسر امام حسین (علیه السلام) است، اگرچه برخی نوشته اند او پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) سوار اسب شد و به این منطقه آمد و در همان جا جان داد. لکن چگونه این داستان را باور کنیم در حالی که او راه را نمی دانست، دشمن به او مجال فرار نمی داد و از همه اینها گذشته، او چگونه حاضر می شد پسرش امام سجاد (علیه السلام) را در اسارت تنها بگذارد؟

مورخان ولادت امام را در نیمه ی جمادی الاول سال

[صفحه ۱۴]

۳۶ هجری قمری می دانند که مصادف با فتح بصره در جنگ جمل و طبعا در عصر حکومت امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است. البته برخی از مورخان ولادت او را دو سال قبل از شهادت امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در سال ۳۸ هجری قمری دانسته اند.

پس از ولادتش، امیرالمؤمنین (علیه السلام)

کام او را با خرما گشود. امام حسین (علیه السلام) به علت علاقه ی وافرش نسبت به پدر و احساس لذت از تکرار نام او اسم تمامی فرزندان پسر خود را علی گذارد. از امام حسین (علیه السلام) نقل است که فرمود: «اگر خداوند به من چند پسر هم بدهد، نام همگی آنها را علی خواهم گذارد.» این نامگذاری مورد علاقه ی شهربانو نیز بود.

او را ابوالحسن، ابومحمد و ابوالائمہ نیز خوانده اند. او القاب متعددی دارد:

- زین العابدین؛ یعنی مایه ی زینت عابدان.

- زین الصالحین؛ یعنی زینت صالحان.

- امام الامه؛ یعنی پیشوای امت.

- وارث علم النبیین؛ یعنی وارث دانش انبیاء.

- سید العابدین؛ یعنی آقای عابدان.

- امام سجاد؛ یعنی امام بسیار سجده کننده.

[صفحه ۱۵]

دیگر القاب او عبارتند از: خاشع، زاهد، عابد، الزکی، الامین.

او را علی اوسط نیز خوانده اند؛ زیرا او برادر بزرگ تری به نام علی اکبر و نیز برادر کوچکتری به نام علی اصغر داشت که هر دو در کربلا به شهادت رسیدند. همچنین او را نوح آل محمد لقب داده اند، به آن دلیل که در فراق پدر بسیار نوحه و ناله می کرد.

[صفحه ۱۶]

## دوره های زندگی او

او در بیت امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دنیا آمد و با ولادتش، دنیایی از سرور و نشاط را برای خاندان پیامبر به ارمغان آورد.

کودک زیبارویی بود و از میراث پدر و مادر در این امر نصیبی بسیار داشت. ملاحظت عربی و زیبایی نژاد ایرانی در هم آمیخته و در چهره ی او درخشندگی ویژه ای پدید آورده بود.

بر اساس برخی اسناد، در همان روزهای اول تولد، مادرش از دنیا رفت. علت درگذشت او را تبی دانسته اند که عارضش شد و در آن روزگار قابل درمان نبود. پس از

مرگ مادر، امر سرپرستی و تغذیه ی او را به دایه ای سپردند. آن دایه به وجه نیکویی از امام مراقبت می کرد. از این رو، بسیار مورد علاقه ی امام بود، طوری که او را مادر صدا می زد.

به این ترتیب، از خردسالی، گرد یتیمی بر چهره اش نشست و از مهر مادری بی نصیب ماند. از این رو، طبیعی بود

[صفحه ۱۷]

که امام حسین (علیه السلام)، آن مایه ی مهر و سرافرازی، با محبت های خود، خلأ مادر را برای او پر کند. علاوه بر این، او بیش از دو سال در کنار جد گرانقدرش، امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سر برد و حدود دوازده سال با عم گرامی اش امام مجتبی (علیه السلام) زندگی کرد. حدود بیست و دو سال در کنار پدر بود و پدر او را چون جان شیرین دوست می داشت.

در واقعه ی عاشورا حضور داشت، اما در تمام مدت بیمار و بستری بود. پس از آن واقعه ی جانسوز، سی و پنج سال امامت امت را بر عهده گرفت و در عصر طاغوت هایی از نسل بنی امیه و بنی مروان زیست.

خانه ی او خانه ی عصمت و تقوا، خانه ی کمال و صداقت و ورع و پرهیزگاری بود. سه امام راستین و سه وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، به تربیت او همت گماشتند و او را در هاله ای از فضایل و قداست ها پروراندند. او حدود ده سال از دوران امامت پدر را درک کرد و در همه حال در کنار پدر، به ادای وظایف اسلامی خویش همت گماشت.

در تمامی این دوران حساس، شاهد خیانت ها، حق کشی ها، آدم کشی ها و تزییع حق پدر بود و همانند او از خیانت ها و تفرقه اندازی های معاویه رنج می برد. در

دوران کودکی و نوجوانی در محاضر علم و فقه و حدیث حضور می یافت و در مسجد مدینه پای درس و سخنان عمو و پدر خود می نشست.

[صفحه ۱۸]

گاهی در صف قاریان قرآن در مسجد حاضر می شد و قرآن را با آوایی خوش و حزین تلاوت می کرد.

امام سجاد (علیه السلام) دوران کودکی و نوجوانی را پشت سر گذارد و وارد دنیای جوانی شد؛ دورانی که از حساس ترین دوره های حیات و از دشوارترین مراحل زندگی او به حساب می آمد.

دوران جوانی که مرحله ای شیرین از عمر و از زیباترین و حساس ترین دوره های زندگی انسان است، برای امام، دوره ی دردمندی و گرفتاری خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.

در آن عصر، مشکلات دنیای تشیع اندک نبود؛ جریاناتی درد آفرین، همه عمر و فکر امام و مردم را به خود مشغول می داشت، دوران فشار و اختناق. طاغوت بزرگ زمان و حيله گر عصر، معاویه بر مسند خلافت پیامبر تکیه زده بود و با ترویج بدعت ها و بی بند و باری ها، بسیاری از حقایق اسلام را مسخ و وارونه می کرد و ارزش های دینی را زیر سؤال می برد. ابزار تبلیغ، در دست دشمن بود و علی (علیه السلام) و خاندانش بر بالای منبرها لعن می شدند و امام سجاد (علیه السلام) این حقایق و جریانات را با چشم خود می دید.

صلحی ناخواسته به امام مجتبی (علیه السلام) تحمیل شد و او پس از آن واقعه، به مدت نه سال با رنج و دشواری بسیار زیست و سرانجام، با توطئه ی معاویه، توسط دشمن خانگی، یعنی همسرش مسموم شد و از دنیا رفت. معاویه پس از مرگ امام

[صفحه ۱۹]

حسن مجتبی (علیه السلام)، احساس

آزادی بیشتری کرد و برای اینکه یکباره خود را از همه مشکلات فارغ سازد، بارها مصمم به ترور امام حسین (علیه السلام) شد، اما هر بار به دلایلی در این تلاش خود ناکام ماند.

ده سال بر این منوال گذشت و معاویه برخلاف قرارداد صلح، پسرش یزید ولیعهد خود کرد و گستاخی را تا به آن جا رسانید که از حسین (علیه السلام) برای یزید بیعت خواست. امام که اهل معامله نبود، با مقاومت و تحمل خود، تمامی توطئه ها را خنثی کرد. در این گیرودار، معاویه از دنیا رفت و میدان برای حرکت و قیام حسینی باز شد.

یزید پس از استقرار حکومت خویش، برخلاف وصیت پدر، گستاخی کرد و از امام حسین بیعت خواست و امام (علیه السلام)، حاضر به بیعت با یزید - که فردی فاسق و آلوده بود - نشد. در چنین موقعیت و شرایطی، مردم کوفه از امام حسین (علیه السلام) دعوت کردند که به کوفه بیاید و امر امامت آنان را به عهده گیرد.

امام در گیرودار بیعت خواهی یزید و دعوت مردم کوفه، از مدینه بیرون رفت و به سوی مکه شتافت تا مسلمانانی را که از سراسر جهان اسلام برای ادای فریضه ی حج گرد هم آمده بودند، آگاه سازد. اما بر اثر فشارهای حکومت وقت، به اجبار مراسم حج را نیمه تمام رها کرد و به همراه اهل بیت خود عازم کوفه شد. سربازان یزید، راه را بر او بستند و به سوی

[صفحه ۲۰]

کربلا کشاندند و سرانجام او و یارانش را در روز عاشورا به شهادت رساندند.

امام سجاد (علیه السلام) که در سفر همراه پدر بود، در کربلا بیمار شد. به همین علت، نتوانست در جنگ علیه دشمن

شرکت نماید.

امام سجاد پس از واقعه ی کربلا و کشته شدن امام حسین (علیه السلام) در جریان اسارت خاندان حسین (علیه السلام) حضور داشت و پس از پدر، سی و پنج سال امر امامت و رهبری امت را با همه دشواری ها و مشکلاتش به عهده گرفت.

مدتی از دوران حیاتش، مصادف با حکومت یزید، قاتل پدرش بود و مدتی از آن، همزمان با حکومت دیگر زمامداران آل مروان. مروان به اسم اسلام حکومت می کردند، اما کار آنها جز فساد امر دین و تزلزل پایه های آن نبود. مردم در شرایط بدی قرار داشتند؛ عده ای دوستی علی (علیه السلام) و آل او را از دل بیرون کرده بودند و عده ای دیگر، دوستدار خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) بودند، اما جرئت ابراز آن را نداشتند.

دشمن بر گستاخی خود نسبت به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دوستداران علی (علیه السلام) افزود و در برابر قیام مردم مدینه به قتل عام آنان و اباحه ی ناموسشان پرداخت. حتی در مکه از تخریب خانه ی خدا و آتش زدن آن نیز ابا نکرد.

شیعه در وضع بدی قرار داشت. اگر از شیعه بودن کسی

[صفحه ۲۱]

خبر می یافتند، روزگارش را سیاه می نمودند، اموالش را مصادره می کردند و او و خانواده اش را اسیر و مقتول می ساختند. امام در این وضع، تکلیف پاسداری از دین و دفاع از مردم مظلوم را بر دوش خود احساس می کرد.

امام (علیه السلام) تقریباً همه عمر خود را در محاصره گذراند. او هرگز روز خوشی به خود ندید و هرگز لبش به خنده باز نشد و روزی بر او نگذشت جز آنکه در راه حفظ و



صیانت از کیان اسلام، متحمل مصایب فراوانی شد. بی تردید، ریشه تمامی این مصایب و گرفتاری ها را باید در انحرافی جستجو کرد که سال ها قبل، یعنی پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، در خط رهبری جامعه ی اسلامی پدید آمده بود؛ همان انحرافی که نطفه اش در سقیفه ی بنی ساعده بسته شد.

[صفحه ۲۲]

## شأن و مرتبت او

سخن در شأن و مرتبت امام سجاد (علیه السلام)، کرامات، بزرگواری ها، علم و تقوا، روح دینی و عبادت، حالات و روحیات و دعا و مناجات او بسیار است و این همه، از آن بابت است که او امام معصوم و اعلم و اتقای مردم در اخلاق و رفتار است. او حلقه ی اتصال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با ائمه ی بعدی و پس از حسین، تنها فرزند معصومی است که رابطه ی رسالت با امامت را محفوظ و مصون داشته است.

او امامی است که از جانب امام پیشین خود، حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)، به مقام امامت منصوب گشت و به مردم معرفی شد، انتخاب حضرت سجاد (علیه السلام) به عنوان امام، ناشی از تمایل و ذوق شخصی امام حسین (علیه السلام) نبود، بلکه امری بود الهی که از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خلیفه ی برحق او اعلام شده بود. نقل است اسامی تمامی دوازده امام، حتی پیش از تولد آنها

[صفحه ۲۳]

در صحیفه ی فاطمه، کتاب حضرت زهرا (سلام الله علیها) آمده است.

اسناد حکایت از آن دارند که امام حسین (علیه السلام) هنگام عزیمتش به سوی کوفه، اسرار امامت، کتب و صحایف، ابزارهای جنگی و ... را همراه وصیت نامه ای به ام سلمه داد که آن را پس از او به فرزندش زین العابدین تحویل

دهد. از جمله اشیای واگذار شده به ام سلمه، قرآنی به خط امیرالمؤمنین (علیه السلام)، عصا و ردای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و چند چیز دیگر بود. امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا برای وداع آخر، به دیدار امام سجاد (علیه السلام) آمد و بسیاری از اسرار را برای او بیان داشت.

دوران امامت او (سال های ۶۱ تا ۹۵ هجری)، دوران خفقان، فشار، قتل شیعیان و سب و لعن علی (علیه السلام) بود. در عین حال، امام امر رهبری جامعه را با همه دشواری ها و مشکلات بر عهده گرفت.

در بلندی مقام او همین بس که امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او لقب بهترین فرد روی زمین را داده است. آن روز که علی (علیه السلام) دست شهربانو را به دست حسین (علیه السلام) می داد، فرمود: «ای ابا عبدالله! از این زن نیکو محافظت فرما. او مادر اوصیای رسول و مادر ذریه ی پاک پیامبر است. او زنی است که بهترین فرد اهل زمین را به دنیا خواهد آورد.»

نقل است وقتی حسین بن علی (علیه السلام) کمتر از شش سال داشت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را در بغل گرفت و به سینه چسباند

[صفحه ۲۴]

و پس از نوازش بسیار فرمود: «این پسر فرزند پی‌دا می کند که نامش علی است.» آن گاه در شأن و مقام رفیعش سخن ها گفت. در روایتی دیگر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است که فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و اسامی اوصیای پس از مرا به من داد و آنها را یک به یک معرفی کرد و از صلب حسین، فرزندش امام سجاد را به عنوان وصی و خلیفه من اعلام فرمود.»

او

مایه ی فخر و زینت عابدان و پیشوای بندگان پاک و خالص خداوند و سرور ساجدان است. برخی از اسناد حکایت از آن دارد که لقب زین العابدین از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او داده شده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: به هنگامی که قیامت بر پا شود، در میان اهل محشر ندا می دهند که مایه ی زینت عابدان (زین العابدین) کجاست؟ در این هنگام، فرزندم علی بن الحسین را می بینم که با کمال سرافرازی و سربلندی ظاهر می شود و در میان صفوف مردم حرکت می نماید.»

او امام معصوم و خلیفه ی راستین پیامبر است و این شأن شکوهمند و والایی برای اوست. ضمن اینکه امام زین العابدین (علیه السلام)، پدر و جد هشت تن از امامان به شمار می آید. به گفته جاحظ، آن ادیب معروف عرب و مفسر قرآن، در برتری مقام و رتبت او احدی نمی تواند تردیدی به خود راه دهد. امام سجاد (علیه السلام) در دل بدکاران و ستم پیشگان

[صفحه ۲۵]

نیز دارای هبیتی بس عظیم بود؛ از جمله منصور دوانیقی، آن دشمن دیرین اهل بیت - که ننگ ریختن خون پیشوایی چون امام صادق (علیه السلام) را بر دامن خود دارد - گفته است: «پس از وفات رسول الله، با فضیلت تر از علی بن الحسین زاییده نشد.»

نقل است روزی عمر بن عبدالعزیز، زمامدار بنی امیه، در حضور جمعی از مردم چنین گفت: «امروز اشرف مردم جامعه کیست؟» برخی از چاپلوسان، نام خود او را مطرح کردند، اما عمر بن عبدالعزیز به امام سجاد (علیه السلام) - که در آنجا حضور داشت اشاره نمود و گفت: «امروز اشرف مردم در

دوست و دشمن، درباره ی شأن والا و مقام بلند او سخن گفته اند، لکن جمع آوری و بیان همه این سخنان در توان ما نیست. آنان همگی معترفند که امام (علیه السلام)، برترین مردمان در عبادت و اخلاص، زهد و تقوا و حسن معاشرت بود. نقل است فردی به نام زهری، از بزرگان بنی امیه، هرگاه امام را یاد می کرد، می گریست و می گفت: «الحق که او مایه ی زینت عابدان است.» دیگران نیز درباره ی او گفته اند که او فردی مورد اعتماد، امانتدار، بلند مرتبه، بلند مقام و پرهیزگار بود.

با همه تلاشی که دشمنان در تحقیر و تضعیف امام

[صفحه ۲۶]

داشتند باز هم دل های مردم متوجه او بود. نقل است هشام ولیعهد عبدالملک، با کاروانی مجلل و همراهانی بسیار، باشکوه و جلال تمام وارد مکه شد. عده ای از نظامیان با لباس های فرم او را همراهی می کردند. هشام خواست حجرالاسود را لمس کند، اما انبوه جمعیت مانع می شد. در این گیرودار، امام سجاد (علیه السلام) نیز پس از طواف خانه ی خدا، به سوی حجرالاسود آمد تا آن را لمس نماید. مردم به احترام او راه را باز کردند و امام (علیه السلام) در برابر چشمان حیرت زده ی هشام به راحتی و با آرامش تمام، حجرالاسود را زیارت کرد. هشام که به سختی برافروخته بود، با لحنی تحقیرآمیز پرسید: «او کیست؟ من او را نمی شناسم!» در این هنگام فرزدق شاعر اهل بیت، که در آن روزگار حدود هفتاد سال داشت، از جای برخاست و فی البداهه شعری سرود که برخی از ابیات آن از این قرار است: «تو او را نمی شناسی؟! او همان کسی است که سرزمین حجاز و

خانه کعبه او را می شناسد. او علی بن الحسین، فرزند رسول الله است که امت ها به نور او هدایت یافتند. او پسر فاطمه، بانوی زنان جهان است. او پسر وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که از شمشیرش هم نعمت (بر مؤمنان) و هم بلا (بر کفار و منافقان) فرو می چکید. این خداوند است که به او شرافت و عظمت بخشید. دوستی او دین مردم و دشمنی او کفر است ...»

[صفحه ۲۷]

فرزدق را به دلیل سرودن این شعر به زندان بردند. امام به پاس این خدمت برای او جایزه ای فرستاد که او از پذیرفتن آن امتناع کرد و گفت: «ما شعری برای خدا سرودیم.» آن گاه امام (علیه السلام) اصرار کرد و سرانجام، او صلّه را پذیرفت. فرزدق بعدها چنین گفت که مدح امام بر من واجب است و من از کمترین بندگان اویم.

[صفحه ۲۸]

## جو زمان او

سال های ۶۱ - ۹۵ هجری، دوران امامت امام زین العابدین (علیه السلام) بود. انحرافی که در خط رهبری جامعه از همان روزهای اولیه پس از وفات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) پدید آمد، زمینه را برای صلح امام حسن (علیه السلام)، شهادت امام حسین (علیه السلام) و اسارت خاندان پیامبر فراهم کرد. مدیریت جامعه را کسانی غصب کرده بودند که هیچ ارتباطی با اسلام و هیچ شباهتی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نداشتند. آنها نان اسلام را می خوردند و علیه اسلام گام برمی داشتند. کار گستاخی آنان به جایی کشید که فرزند راستین رسول الله (صلی الله علیه و آله) و خلیفه ی به حق او را در منتهای رنج و دشواری و سختی قرار دادند. امام

سجاد (علیه السلام)، پس از شهادت پدر تا زمان وفات خویش که بیش از ۳۰ سال به طول انجامید، رنگ آسایش و امنیت را ندید و حتی در خانه ی خود به شدت تحت نظر و محاصره بود.

[صفحه ۲۹]

بسیاری از اموری که در عصر امام سجاد (علیه السلام) اتفاق افتاد، بر اساس پایه گذاری دوره ی قبل و مسامحه و غفلت ورزی مسئولان طراز اول کشور بود. بنی امیه، خود می دانست که شایستگی خلافت را ندارد، اما برای موفقیت خود از هیچ اقدام جنایت باری دریغ نمی ورزید. امویان، با ایجاد جو رعب، دسیسه چینی ها و انتقام کشی ها، حرکت های آزادی خواهانه را سرکوب، و آزادیخواهان را از بین می بردند.

تنها پنجاه سال پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آنها جان و مال و ناموس مردم را بر خود مباح می دانستند و اهل مدینه، شهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را قتل عام کردند. در جریان این واقعه، زنان و پیران امت را کشتند؛ طفل تازه به دنیا آمده را در حضور دیدگان مادر به دیوار کوبیدند و مغز او را متلاشی ساختند؛ آنها حتی خانه ی کعبه را نیز به آتش کشیدند؛ بی عفتی ها از خود بروز دادند؛ ... در این شرایط، کسی جرئت قیام و اعتراض نداشت و ذکر نام علی و فاطمه مجازات مرگ را به دنبال می آورد.

خط حکومت، از مرز حق و عدالت بیرون رفته بود. زمامداران به جای ساده زیستی، به عیش و نوش و خوشگذرانی می پرداختند، حتی ظاهر سازی ها و عبادات رسمی را بی اعتبار می شمردند و در حضور جمع به شرابخواری و رقاصی می پرداختند و بر بالای منابر، علی

(علیه السلام) را لعن می کردند. آنان، هزینه ی این عیش و نوش ها و سب و لعن ها

[صفحه ۳۰]

را از محل درآمد مردم تأمین می کردند.

چهره ی نفاق و دورویی دستگاه به تدریج عیان می شد و جهل توأم با جنایت، و دشمنی توأم با خیانت آنها نسبت به اهل بیت (علیه السلام) علنی می گردید. سرانجام، کار بی پروایی آنان به جایی رسید که از کشتن پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز باکی نداشتند و مردم توان و جرئت مبارزه با آنها را در خود نمی یافتند. امام سجاد (علیه السلام) در چنین جوی مشغول ادای وظیفه ی امامت بود.

در سر لوحه ی بنی امیه، سه گونه ضدیت را با شیوه های گوناگون می بینیم که هر کدام از آنها، فاجعه ای برای دنیای اسلام به حساب می آمد:

۱- ضدیت با اسلام؛ امر ضدیت با اسلام، به جایی رسید که حتی برخی از قدرتمندان، صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از شعارهای مردم حذف کردند. یزید می گفت: «از نوای الله اکبر خسته شده ام و به نوای مطربان و آوازه خوانان دلخوش ترم.»

حجاج بن یوسف، زمامدار اموی، مدینه را شهری پلید معرفی می کرد، منبر پیامبر را پاره چوبی بیش نمی دانست و از آن، با اهانت یاد می کرد.

۲- ضدیت با اهل بیت؛ گفتیم که سب و لعن علی (علیه السلام) همه جا شایع بود. خیانت پیشگان، او را فردی ملحد و ضد دین معرفی می نمودند. انتخاب نام علی، حسن، حسین و فاطمه برای فرزندان، جرم به حساب می آمد. نقل است روزی یک

[صفحه ۳۱]

مرد عرب به عنوان افتخار به حجاج بن یوسف گفت: «در قبیله ی ما کسی نام

آنها را بر فرزندان خود نهاده است و زنی برای کشته شدن حسین (علیه السلام)، دو شتر برای قربانی نذر کرده است.»

۳- ضدیت با دوستان علی (علیه السلام)؛ قبول تشیع همراه با قبول حبس و زجر و کشته شدن بود. نام دوستداران علی (علیه السلام) از دفتر بیت المال حذف شده بود. شیعیان را به بهانه هایی دستگیر و زندانی می کردند و پای آنان را می بریدند. این امر چنان وحشتی در دل ها افکنده بود که عده ای شیعه بودن خود را حتی از فرزندان و خدمتکاران خویش نیز مخفی می کردند.

عصر تسلط وحشت و عصر فشار و استبداد بود. آل علی (علیه السلام) را به خاک و خون می کشیدند. بسیاری از بزرگان شیعه را به شکل مرموزی ترور می کردند و عبدالملک مروان پس از رسیدن به خلافت، اصول سیاست خود را این گونه اعلام کرد: «سرهای پرفتنه ای را می بینم که برافراشته شده اند. گویی هنگام چیدن و درو کردن آنها فرا رسیده است و این کار به دست من انجام می گیرد. خون هایی را میان عمامه ها و ریش های مردم می بینم که می درخشند. بدن هایی را می بینم که باید در خون بغلتند ... من این ملت بیمار را با شمشیر درمان می کنم. هر کس مرا به تقوا دعوت کند گردنش را می زنم ...»

آن گاه فردی خطاب به او گفته بود: «عبدالملک! از خدای

[صفحه ۳۲]

بترس و این سخنان را مگوی!» که او را زیر مشت و لگد گرفته و زده بودند تا مرد بیچاره جان باخته بود!

جو اختناق به اندازه ای بود که مردم در خانه خود نیز ایمن نبودند گاهی دشمن، مأموران امنیتی را در قالب



نوکر و کلفت در خانه ها می گماشت تا برای آنها خبررسانی کنند. عصر تسویه های خونین بود؛ اگر دو نفر به دادگاه مراجعه می کردند و یکی از آنها شیعه بود، بدون محاکمه فرد شیعه را محکوم می کردند، زیرا شیعه بودن در آن روزگار، از شرک نیز بدتر به حساب می آمد.

در چنین جو و شرایطی، مردم زندگی سختی را داشتند. پس از واقعه ی عاشورا، آنان دریافتند که زور، کارساز است، نه استدلال و منطق. همچنین دریافتند که یا باید در سایه ی نفاق زندگی کرد و یا چوبه ی دار را پذیرا شد و یا اینکه عمری را به صورت مخفی و در انزوا به سر برد. مردم آن روزگار در یکی از گروه های زیر جا می گرفتند:

- مرعوب ها؛ کسانی بودند که بر اثر دیدن خشونت دستگاه، دچار ترس و وحشت شده و دم بر نمی آوردند. آنها با خود می اندیشیدند که وقتی با پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنچنان معامله شود، بر سر آنها چه خواهد آمد.

- جاهلان؛ آنان افراد بی خبری بودند که نه از دین سر در می آوردند و نه از سیاست. دل به این خوش داشتند که لقمه

[صفحه ۳۳]

نانی به آنها می رسد و بساط عیاشی برای ایشان گسترده می گردد. اما در ورای آن، برای اسلام چه پیش خواهد آمد، به آن کاری نداشتند.

- عیاشان؛ آنان افراد خوشگذرانی بودند که زندگی را در خور و خواب و عیش و رقص خلاصه می دیدند. ایشان یا به دستگاه فاسد وابسته بودند و در مجلس عیش آنها شرکت می کردند و یا خود به چپاول اموال مردم می پرداختند و از آن

راه، برای خود آب و نان و مجلس عیشی فراهم می ساختند.

- انقلابیون؛ کسانی که از جان خود گذشته و علیه دستگاه قیام می کردند. آنها می دانستند هر که در این وادی قدم نهد، باید دست از جان بشوید و سرنوشت او جز حبس و شکنجه و قتل نیست.

آری، جوی سخت و گذرانی جانکاه بود که امام سجاد (علیه السلام) با آن همه مصیبت ها که در طریق شهادت و اسارت متحمل گشته بود، شاهد این صحنه ها و در عین حال، پناه مردم بود.

[صفحه ۳۴]

### امام علیه السلام و زمامداران زمان او

بخشی از دوران زندگی امام سجاد (علیه السلام) در عصر معاویه گذشت و این دوره، خود شامل چند بخش است: بخشی که امام علی (علیه السلام) جد بزرگوارش زنده بود و با معاویه درگیری و کشمکش داشت. هنگامی که امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سال چهارم هجری در حین نماز به شهادت رسید، امام سجاد حدود سه سال داشت.

بخش دیگری از عمر امام سجاد (علیه السلام) در عصر امام مجتبی (علیه السلام) گذشت. آن هنگام، امام حسن (علیه السلام) با معاویه به شدت درگیر بود. سرانجام، امام (علیه السلام) به علت سهل انگاری و خیانت یاران خود، ناگزیر به صلح شد. مدت حکومت امام مجتبی (علیه السلام) ۶ - ۸ ماه طول کشید و مابقی عمر ایشان - که حدود ۹ سال بود - در غربت و انزوا گذشت. هنگام شهادت امام مجتبی (علیه السلام)، امام سجاد (علیه السلام) حدود دوازده سال داشت.

بخش سوم عمر امام زین العابدین (علیه السلام) در عصر معاویه و در

[صفحه ۳۵]

زمان امامت پدر بزرگوارش، امام حسین (علیه السلام) گذشت. این دوران، دورانی بسی سخت و جانگزا بود. معاویه با فریب کاری های خود، به واقع عقل مردم را می دزدید و

در طریق سرکوب قرآن و سنت، گام برمی داشت:

- معاویه علیه اسلام توطئه می کرد. او کینه ی اسلام را در دل می پروراند؛ به ویژه از آن بابت که او و خاندانش در اوایل هجرت و پس از آن، از اسلام سیلی خورده بودند. معاویه در لباس اسلام، علیه اسلام اقدام می کرد.

- او علیه اهل بیت که مبین اسلام بودند، توطئه می کرد؛ زیرا معاویه بیشترین ضربه را از سوی علی (علیه السلام) متحمل گشته بود. به همین دلیل، از شدت عقده و کینه، لعن علی (علیه السلام) را در جمعه ها و جماعات مطرح کرده و او را ملحد معرفی می نمود.

- معاویه علیه امام مجتبی (علیه السلام) توطئه می نمود، زیرا با وجود و حضور امام، او قادر نبود به مقصد شوم خود دست یابد و سرانجام هم دیدیم که با نفوذ در خانه ی امام (علیه السلام)، همسر او را وادار به مسموم ساختن آن بزرگوار کرد.

- او علیه شیعه که سرسخت ترین وفاداران به علی (علیه السلام) و دشمن ترین گروه نسبت به معاویه و بنی امیه بودند، توطئه می کرد.

- معاویه علاوه بر اینها، به جعل احادیث به نفع خود و علیه قرآن و عترت پرداخت و بدعت هایی را پایه گذاری کرد که

[صفحه ۳۶]

مایه ی ننگ اسلام بود. از جمله اینکه ابن زیاد را - که از زنی آلوده و پدری نامعلوم بود - در بالای منبر برادر خود معرفی کرد تا از قدرتش بهره گیرد.

- سرانجام، معاویه از دنیا رفت و یزید، فرزند ناپاکش جای او را گرفت. یزید کمتر از چهار سال حکومت کرد. او در این مدت کوتاه، فجایعی را آفرید که تا قیام قیامت باقی و پا

برجاست. مهمترین جنایت او به شهادت رساندن حسین (علیه السلام) و یاران او بود؛ آن بزرگوار که جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و میوه دل علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) و سرور جوانان اهل بهشت بود.

یزید، پسر ارشد معاویه، از مادری مسیحی مذهب به نام میسون بود که در دوران خردسالی او مورد غضب و بی مهری معاویه قرار گرفت و به منطقه ای بیابانی در اطراف دمشق تبعید شد. اما بعدها معاویه او را به دمشق بازگرداند. یزید در تمام دوران زندگی اش کاری به جز مفت خواری، میگساری و آلودگی نداشت. به مطرب و می و قمار علاقه مند بود و همه چیز خود را فدای آنها می کرد.

او برخلاف توصیه ی پدرش، که او را از درگیر شدن با حسین (علیه السلام) پرهیز داده بود، پس از رسیدن به خلافت، از امام (علیه السلام) خواست به بیعت او گردن نهد، اما امام (علیه السلام) کسی نبود که تن به ذلت دهد. از این رو، یزید توطئه ای علیه امام (علیه السلام) ترتیب داد تا او را از میان بردارد. برای این کار، عده ای را مأمور کرد تا در

[صفحه ۳۷]

فصل حج و در حال احرام، امام (علیه السلام) را به قتل رسانند. به همین دلیل، امام (علیه السلام) حج خود را نیمه تمام رها کرد و راهی کوفه شد. در مسیر حرکت، سربازان یزید راه را بر او بستند و او را به سوی کربلا حرکت دادند و پس از یک هفته محاصره، او را و هفتاد و دو تن از یارانش را در روز عاشورا به شهادت رساندند.

از فجایع دیگری که یزید آفرید، اسارت خاندان حسین (علیه السلام) پس از شهادت او

بود. در جریان اسارت، زنان و کودکان و نیز امام سجاد (علیه السلام) چه بسیار سختی‌ها و محرومیت‌ها که تحمل کردند. یزیدیان، آنان را شهر به شهر گرداندند تا وارد کوفه و سپس دمشق کردند.

یزید در سال دوم حکومت خود، فرمان داد تا مردم مدینه را قتل عام کنند و در سال سوم از حکومت ننگین خود، به تخریب و آتش زدن کعبه پرداخت. این جنایات و فجایع، لکه ننگی بر دامان او نشانند که تا قیامت همچنان باقی است. او سرانجام در سال ۶۴ هجری در ۳۸ سالگی در نهایت ذلت و بدبختی جان داد و مسلمانان را از شر خود آسوده ساخت.

حاصل زندگی او چیزی نبود جز فساد آفرینی و نکبت و بدبختی برای مردم، اهانت به مقدسات و علنی کردن مفاسد در دستگاه حکومت.

امام سجاد (علیه السلام) در تمام مدت دوران حکومت یزید در محاصره‌ی شدید قرار داشت و تحت کنترل بود. پس از یزید،

[صفحه ۳۸]

پسرش، معاویه دوم به حکومت رسید، اما از منصب خود کناره‌گیری کرد و به شکل مرموزی از میان رفت. او حاضر نشد ننگ کار پدر را بپذیرد و در مسندی بنشیند که منشأ آن همه فجایع بود. او پس از رسیدن به خلافت، به منبر رفت و عمل معاویه و پدرش را مردود شمرد و اهل بیت (علیه السلام) را در خور حکومت معرفی کرد.

پس از او مروان که پیری فرتوت و تبعیدی رسول الله (صلی الله علیه و آله) در مدینه بود، به حکومت رسید و با همسر یزید ازدواج کرد. او خود را در میان درباریان جا انداخت و حکومت را به زور و فریب تصاحب نمود و

دوران حکومت مروان طولانی نبود. پس از او پسرش عبدالملک، زمام امور را در دست گرفت. خیانت‌ها و جنایات مروان بسیار وسیع و پر دامنه بود. در این میان، نصیب خاندان پیامبر و امام سجاد (علیه السلام) چیزی نبود جز رنج و مرارت بسیار که سالیان درازی به طول انجامید.

جو زمان و سیاست خشن آن روزگار، سبب شد تا امام بیش از سی سال در خانه‌ی خود محاصره و منزوی باشد و شیعیان نتوانند از پرتو انوارش هدایت یابند. اما امام (علیه السلام) با تدابیر گوناگون، از جمله: خرید بردگان و تربیت آنها و سپس آزاد کردنشان توانست اسلام و اندیشه‌ی تشیع را همچنان زنده نگه دارد.

جو زمان عبدالملک، جو ضد اهل بیت و جو اختناق و

[صفحه ۳۹]

خفقان بود. او حتی نصیحت مردم را نیز نمی پذیرفت و می گفت: «هر کس مرا به تقوا دعوت کند، او را گردن می زنم.» در عصر او نفس‌ها در سینه‌ها حبس بود. به ویژه که او فردی خونخوار، چون حجاج بن یوسف را بر جان و مال مردم مسلط کرده بود.

حجاج کسی بود که برای کشتن مردم به دنبال کوچکترین بهانه‌ای می گشت. او در مدت بیست سال حکومت، خون صد و بیست هزار تن را ریخت. در زمان مرگ حجاج، هشتاد هزار نفر در زندان بودند: پنجاه هزار مرد و سی هزار زن. الحق که امام (علیه السلام) در عصر او خون دل‌ها خورد.

عبدالملک از دنیا رفت و حکومت به فرزندش ولید رسید. او نیز چون پدر، ضدیت با اسلام و قرآن و تجاهر به فسق و فجور و ایجاد جو فشار و اختناق را پیشه‌ی خود ساخت و

تمام عمر خود را به سرکوب اهل بیت (علیه السلام) و تشیع گذرانند. او در سفاکی و خونریزی و بی‌اعتنایی به مقدسات اسلام، دست کمی از پدر نداشت.

در زمان او و پدر پلیدش، بدعتی عظیم در جامعه‌ی اسلامی پایه‌گذاری شد و آن مسأله‌ی جشن و سرور در روز عاشورا بود که برای اهل بیت (علیه السلام) و شیعیان، مصیبتی بس عظیم به حساب می‌آمد. در چنین روزی، شعرهایی در مدح بنی‌امیه و ذم امام حسین (علیه السلام) می‌خواندند و جایزه می‌گرفتند!

ولید بارها قصد جان امام سجاد (علیه السلام) را کرد، اما هر بار امام (علیه السلام)

[صفحه ۴۰]

با صبر و وقار و با هیبت و سلطه‌ی معنوی خود، نقشه‌ی او را خنثی می‌کرد. سرانجام، حدود سال‌های ۹۴-۹۵، دشمن نقشه‌ی خود را عملی ساخت و امام را با زهر مسموم کرد. او هنگام شهادت ۵۷ سال داشت.

[صفحه ۴۱]

## امام علیه السلام و واقعه‌ی طف

دوران زندگی امام سجاد (علیه السلام) را می‌توان به سه دوره‌ی مشخص تقسیم کرد:

- دوران قبل از عاشورا که امام در آن دوران حدود ۲۲ سال داشت.

- دوران عاشورا و اسارت امام که کمتر از یک سال به طول انجامید.

- دوران پس از عاشورا که ۳۵-۳۶ سال طول کشید در تمام آن مدت، امام (علیه السلام) تحت کنترل بود.

در روزهای آخر حادثه‌ی کربلا، امام (علیه السلام) بیمار و تب‌دار گردید، آن‌چنان که در روز عاشورا قادر به حضور در صحنه‌ی جهاد نبود و از شدت بیماری و عطش، اغلب در حالت غشوه به سر می‌برد. او از جریان جنگ و زد و خورد آن روز، اطلاع درستی نداشت، جز به همان اندازه که امام حسین (علیه السلام) گاهگاهی

[صفحه ۴۲]

در حین عیادت

او بیان می فرمود. او در چنان وضع و حالی، باز هم اصرار داشت که در جهاد و قیام علیه دشمن شرکت کند، اما امام حسین (علیه السلام) چنین اجازه ای به او نداد.

دشمن پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش، به خیمه ها حمله برد و پرده ها را آتش زد. حتی قصد جان امام سجاد (علیه السلام) را کرد. اما از آنجا که خداوند چنین مقدر نکرده بود، موفق نشد. خود امام بعدها می فرمود: «شمر می خواست مرا بکشد، اما عمر سعد نگذاشت. حتی فردی از لشکریان نیز سعی داشت مرا از دیده ها پنهان دارد تا گزندى به من نرسد.»

پس از واقعه ی عاشورا، حال او کمی بهتر شد، آنچنان که توانست هوشیار باشد و سر پای خود بایستد. آن گاه وارد قتلگاه شد و آن گل های پرپر شده ی بوستان حسینی را نظاره کرد و به عیان دید که چه فاجعه ای در کربلا رخ داده و دشمن چه رسوایی را به بار آورده است. در این لحظات سخت و سنگین بود که حضرت زینب (سلام الله علیها) احساس کرد امام (علیه السلام) از شدت حزن و اندوه نزدیک است که قالب تهی کند! از این رو، به سویش شتافت و او را دلداری و تسلیت داد.

در جریان اسارت خاندان حسینی، امام (علیه السلام) نیز همراه آنان بود. دشمن برای نشان دادن قدرت خویش، دستور داد او را با زنجیر بستند. زنجیر بر دست و پای بیماری زدند که اهل گریز و فرار نبود. امام (علیه السلام) در طول راه شاهد شکنجه و آزار زنان و

[صفحه ۴۳]

بچه ها بود. عده ی کاروان اسیران، ۸۴ تن شامل «چند زن و ۲۴ کودک» بود. در میان



کودکان، امام باقر (علیه السلام) نیز که ۴-۵ سال بیش نداشت، به چشم می خورد. شک نیست همه کاروانیان شهید داده و کودکان همه یتیم بودند، اما دشمن به این یتیمان نیز رحم نکرد و بی رحمانه بر آنان سیلی زد. کاروانیان وارد کوفه شدند، آنها را در خرابه ها جا دادند و سپس به مجلس ابن زیاد بردند. شهر کوفه قبلاً مرکز حکومت علی (علیه السلام) بود و زینب، بانوی گرانقدر اسلام، سابق بر این در آن شهر مجلس تفسیر قرآنی برای زنان داشت. مردم کوفه که به خوبی زینب را می شناختند سخنرانی او را دردناک یافتند. در مجلس ابن زیاد همگی چشم به امام سجاد (علیه السلام) دوخته بودند. ابن زیاد که در برابر قدرت بیان و استدلال امام سجاد (علیه السلام) احساس عجز کرده بود، قصد جان او را کرد، اما زینب (سلام الله علیها)، آن شیر زن حق گوی، خود را سپر بلای امام (علیه السلام) قرار داد و مانع از آن شد که دشمن به هدف شوم خود دست یابد.

پس از گذشت ۱۰-۱۲ روز، آنان را به سوی شام حرکت دادند. اما بسیاری از اوقات از ترس آنکه مبادا شیعیان به کاروان خصم حمله برند، شب هنگام به حرکت خود ادامه می دادند. این سیر شبانه، صدمات و لطماتی برای کاروانیان به همراه داشت و گاه اتفاق می افتاد که کودکي شب هنگام از شتر سقوط می کرد و جان می داد. اگر هم جان سالم به در می برد،

[صفحه ۴۴]

دشمن او را وادار می کرد به هر طریق با کاروان همراه شود.

مردم شام به شکرانه ی اسارت اهل بیت (علیه السلام)، که به دروغ آنان را خارجی معرفی

کرده بودند، جشن گرفتند و شهر را چراغانی کردند. سپس اسیران را به مجلس یزید بردند و در آن جا نیز به امام (علیه السلام) و اسیران اهانت های بسیار روا داشتند، اما امام (علیه السلام) هرگز سکوت نکرد و چنان مقاومت سرسختی از خود نشان داد که یزید به ستوه آمد.

از برجسته ترین سطور زندگی امام سجاد (علیه السلام)، پیام رسانی او در دوران اسارت است. در اهمیت این پیام رسانی باید چنین گفت که قوام قیام حسینی به این پیام رسانی وابسته بود. اگر حرکت حسین (علیه السلام) و یارانش با اسارت خاندانش همراه نمی گشت، به واقع جریان کربلا به فراموشی سپرده می شد و باز هم غم و اندوه ناشی از آن، همچنان بر دل ها سنگینی می کرد. امام سجاد (علیه السلام) پس از شهادت حسین (علیه السلام) به همراه سایر اسیران، به عنوان حامل اسناد شهیدان، روح اسلام را در کالبد بی جان زمانه دمید.

بنی امیه چهره ی کریه خود را زیر نقاب نفاق و ریا و نیرنگ پنهان کرده بودند. ریاکاری آنان، چنان بود که حتی چهره ی علی (علیه السلام) و امام حسن مجتبی (علیه السلام) را نیز وارونه نشان داده و در زیر همان نقاب توانسته بودند حسین (علیه السلام) را به شهادت رسانند.

مدت اسارت اندک بود؛ اگرچه برخی آن را تا یک سال هم

[صفحه ۴۵]

نوشته اند، اما همین مدت کوتاه، موجب اثر بخشی هایی در زمینه ی بیداری مردم و ماندگار شدن واقعه ی عاشورا در تاریخ شد. امام سجاد (علیه السلام) بار رسالت خود را به مقصد رساند و سندیت تاریخی کربلا را اثبات کرد. چنانچه پس از حدود چهارده قرن هنوز حماسه ی حسینی زنده و جاودانه است.

بیداری وجدان عمومی، کار را به جایی کشاند که از

داخل خانه ی یزید علیه او شوریدند و یزید وادار شد که امام (علیه السلام) را به همراه اسیران آزاد کند. در صبح یک روز غمبار، اسیران با کوله باری از غم و اندوه، با کاروانی از مخمل های سیاه پوش، از دمشق بیرون آمدند و راهی مدینه شدند.

کاروانیان در دو راهی مدینه و کربلا، خواستار زیارت قبور شهدای خود بودند. کاروان وارد کربلا شد؛ چه کربلایی! چه خاطره های تلخی! هر نقطه از آن دشت خونین، یادآور تشنگی ها، شهادت ها و رجز خوانی های مبارزان بود. آنان در کنار قبر عزیزان خود اردو زدند و چند روز به عزاداری پرداختند، اما مگر دل ها توان آن را داشتند که واقعه ی عاشورا را از یاد ببرند و یا اندکی تسلی یابند!

اهل بیت (علیه السلام) پس از چند روز به سوی مدینه حرکت کردند. سفیری از جانب امام سجاد (علیه السلام) نزدیک شدن کاروان مصیبت زده را با زبان شعر و بر مزار مطهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اعلام کرد و مردم به استقبال آمدند و به یاد آن شهیدان مظلوم

[صفحه ۴۶]

اشک ها ریختند. امام سجاد (علیه السلام) در سخنان کوتاهی چنین گفت: «ای مردم! خدای را سپاسگزاریم که در برابر ابتلای بزرگش سرفراز بیرون آمدیم! اما بدانید آنها بدون هیچ جرمی، ما را کشتند؛ خانواده ی ما را اسیر کردند؛ سرها را بر روی نیزه ها گذاردند و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مردم را به قتل و آزار سفارش کرده بود، ممکن نبود از این بدتر اتفاق بیفتد...» آن گاه بر سر قبر پیامبر رفتند و اشک ها ریختند و تسلیت ها گفتند و سرانجام، امام (علیه السلام) در خانه ی خویش استقرار یافت و امر امامت

را به عهده گرفت.

[صفحه ۴۷]

## جو اجتماعی – فرهنگی آن زمان

با شهادت حسین (علیه السلام) و اسارت خاندانش، بیداری هایی برای مردم پدید آمد و حتی قیام هایی ترتیب یافت که لبه ی تیز آن، متوجه بنی امیه و براندازی حکومت خودکامه ی آنان بود. اما بنی امیه و مروانیان در اندیشه ی آن بودند که قدرت را از دست ندهند و به همین دلیل، بنای امور را بر سرکوب، تحمیق و استثمار گذاردند.

چه بسیار از مبارزات مردمی را که سرکوب کردند، و چه بسیار از مبارزات را که با تطمیع سران و عناصر اصلی آنها، مانع پا گرفتن و یا استمرارشان شدند. البته حاتم بخشی ها، زمینه سازی جهت فراخی نعمت برای عده ای خاص و سرگرم کردن آنها به لهو و لعب و گستردن بساط عیش برای آنان، خود عامل تخفیف این شرایط بود. قدرت در دست زمامداران و مردم فاقد اسلحه برای مبارزه بودند.

[صفحه ۴۸]

در این هنگام، دشمن به دستگیری مخالفان پرداخت و در این حرکت، شیعیان به شدت صدمه دیدند تا آن جا که مجبور بودند به صورت مخفیانه زندگی کنند. گروهی محکوم به قتل، شکنجه و عده ای فراری و آواره شدند. البته برخی از آنان گاه از مخفیگاه خود خارج می شدند و به دشمن ضربه وارد می کردند.

از سوی دیگر، عده ای از مردم بودند که ترس از شمشیر، تمایل به زندگی آرام و حفظ مال و ثروت، آنان را وادار کرده بود که مهر خاموشی به لب زنند و تسلیم شرایط موجود باشند. البته در این میان، عده ی بسیار زیادی هم وجود داشتند که چون دست از یاری فرزند زهرا (سلام الله علیها) شسته بودند و او را میان دریای خون و طوفان حوادث تنها

گذارده بودند، دچار عذاب وجدان گردیده و از خدای طلب آمرزش می کردند.

بسیاری از مردم جاهل بودند و زمامداران نیز بر این مسئله دامن زده و طالب چنین امری بودند؛ زیرا در غیر این صورت، آنان قادر به حفظ حکومت خویش نبودند. دشمن می کوشید دست مردم را از دامان اهل بیت (علیه السلام) کوتاه کند و در این راه، از شیوه های گوناگونی استفاده می کرد، از جمله اینکه امام علی (علیه السلام) را ملحد در دین معرفی کرده و پیروان اهل بیت (علیه السلام) را به کفر متهم می نمود. در این میان، عامه ی مردم که اهل تحقیق و بررسی نبودند، به صرف ادعای غالب، بسیاری از مسائل را می پذیرفتند. اما نباید نقش خیانت پیشگانی را که با دریافت

[صفحه ۴۹]

پول، جعل حدیث می کردند و اعمال خلاف شرع بنی امیه را شرعی جلوه می دادند، فراموش کرد. برخی از سخنوران متملق، کار را به جایی رساندند که مقام عبدالملک، آن زمامدار آلوده را از مقام حضرت ابراهیم (علیه السلام) برتر معرفی کردند. آنان، این فکر را بین مردم رایج کردند که، زمامداران همگی از جانب خدا منصوب هستند و اگر مرتکب خطا و جنایتی شدند، نباید در برابر آنها مقاومت کرد، بلکه باید از خدا خواست تا شر او را از سر مردم کم کند. به این ترتیب، کوشیدند روح مقاومت و ستیز را از مردم کم کنند. آنها در این حرکت خود تا جایی پیش رفتند که می گفتند اگر خلیفه، جنایتی چون شرابخواری و قتل مرتکب شد، باز هم مسلمانان حق اعتراض ندارند؛ زیرا این احتمال وجود دارد که او توبه کرده باشد.

از مشکلات بزرگ دنیای

اسلام در آن عصر، علنی شدن مفساد بود. اخلاقیاتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر آنها اصرار داشت، همگی نابود شده و به جای آن، روح عیاشی و شهوترانی و اعمال ضد اخلاق در بین مردم رایج شده بود.

چراغ دین بی فروغ گشته بود و سران حکومت برای مردم دل نمی سوزاندند و خود را ملزم به رعایت دین نمی دانستند. آنچه به اسم دین در بین مردم رواج داشت، در واقع آمیخته ای از هوا و هوس های مردم بود.

زاممداران حتی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز ضدیت داشتند و در

[صفحه ۵۰]

این اندیشه نبودند که به هر حال خلافت آنان به نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و منتصب به اوست. مبلغان بی دین برای عیش و رفاه چند روزه ی دنیوی، عبدالملک را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ترجیح می دادند و ولید، پسر عبدالملک را که در آلودگی شهره ی شهر بود، از تمام انبیا برتر معرفی می کردند.

همچنین آنها با اهل بیت (علیه السلام) نیز ضدیت داشتند؛ زیرا خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) همگی افشاگران ظلم و استبداد بودند و گفتار و کردارشان مانع حرکت های دستگاه حاکم بود. اینکه آنان سب و لعن علی (علیه السلام) را مجاز می شمردند و حتی آن را تشویق و تأیید می کردند، ریشه در همین مسأله داشت.

دشمن لباس دسیسه کاری بر تن کرد تا علی (علیه السلام) و خاندانش را که مفسران قرآن و مورخان تاریخ اسلام بودند، از صحنه دور سازد. غافل از آنکه اهل بیت (علیه السلام) در دل مردم نفوذ داشتند و مردم قلبا آنان را دوست می داشتند؛

اگر چه جرئت اعلام آن، برای آنان مشکل بود. بر همین اساس بود که پس از واقعه ی عاشورا، مردم در کوفه و شام برای اهل بیت عصمت و طهارت گریه ها کردند و آه و ناله ها سر دادند و برای شهدا، مجلس ترحیم برپا نمودند و این امر، حتی در خانواده ی یزید هم اتفاق افتاد.

آری! حکومت، به ظاهر در دست بنی امیه بود، اما حکومت داری در اختیار اهل بیت (علیه السلام) قرار داشت و این نبود مگر

[صفحه ۵۱]

و عده ی قرآن مجید که مؤمنان راستین و در خط خدا، در دل مردم جای دارند و خدا دوستیشان را واجب گردانیده است.

مردم در هر عصری برای آگاهی از دین خود و مراعات حکم خدا، مبین و مفسری معصوم نیاز دارند که در آن روزگار، کسی جز امام سجاد (علیه السلام) نبود. اصولاً مشی امام معصوم و امر و نهی های او منطبق با فطرت است و آن جا که پای فطرت به میان آید، دل ها تسلیم می گردد، اگر چه آن حکم مخالف هوا و هوس افراد باشد و دشمن با زور بخواهد از آن جلوگیری کند.

[صفحه ۵۲]

### قیام ها و حوادث مهم عصر امام علیه السلام

نارضایتی مردم از دستگاه حکومت و شرایط بد و ناگواری که برای آنان به وجود آورده بودند، باعث بروز قیام های متعددی در جامعه ی اسلامی شد که بسیاری از آنها در عصر زندگی امام سجاد (علیه السلام) اتفاق افتاد. در زمان این امام معصوم (علیه السلام)، نوسانات سیاسی بسیاری رخ داد که در مقایسه با عصر و دوره ی سایر امامان کم نظیر بود.

واقعه ی عاشورا، خون تازه ای در رگ های مردم جاری ساخت و جریان اسارت، بیداری هایی برای آنان ایجاد کرد. پس از شهادت حسین (علیه السلام)، عده ای به عنوان نمایندگان

مردم، برای آگاهی از مسائل جاری حکومت به شام رفتند تا وضع یزید را از نزدیک ملاحظه کنند.

این عده پس از بازگشت، به مردم چنین گفتند: «یزید فردی سگباز است، علنا شراب می نوشد، روز و شب خود را به

[صفحه ۵۳]

عیش و نوش می گذراند، کاری به کار دین مردم ندارد و ...»

مردم از شنیدن این خبر، خشمگین و ناراحت شدند؛ به ویژه که یزید را قاتل امام حسین (علیه السلام) می شناختند. در بین دیدار کنندگان، عبدالله، فرزند حنظله ی غسیل الملائکه قرار داشت که داستان شهادت پدرش در تاریخ معروف است. او که فردی موجه و آبرومند بود، در شصت سالگی مردم را به قیام علیه یزید فراخواند. مردم مدینه، یزید را به صورت غیابی از حکومت خلع کردند، فرماندار او را از شهر بیرون راندند و بر امویان سخت گرفتند.

یزید لشکری را به سرپرستی جنایتکار معروف، مسلم بن عقبه به سوی مدینه فرستاد و فرمان قتل و غارت و سرکوبی مردم مدینه را صادر کرد. مردم مدینه در بیرون شهر به مصاف دشمن رفتند و عبدالله در این میان به شهادت رسید. سربازان وارد مدینه شدند و بر جان و مال و ناموس مردم مسلط گشتند. ده هزار انسان بی گناه، از جمله زنان و کودکان کشته شدند و بی عفتی های بسیاری صورت گرفت.

از دیگر قیام ها، قیام عبدالله بن زبیر، آن منافق معروف بود که حتی پدر خود را نیز از خط اسلام منحرف کرد. او دشمنی اهل بیت (علیه السلام) را در دل می پروراند و ذکر صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تحریم می کرد. کینه ی علی (علیه السلام) را در دل



داشت و به سب و لعن او می پرداخت. او که برای رسیدن به حکومت به مکه آمده

[صفحه ۵۴]

بود، به شدت از حضور حسین (علیه السلام) در مکه ناراحت بود. به همین دلیل، وقتی امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، بسیار مسرور گشت. عبدالله بن زبیر پس از مرگ یزید، قیامی ترتیب داد و به اسم خونخواهی حسین، از مردم بیعت گرفت.

پس از اینکه او حدود ده سال در پاره ای از مناطق به حکومت پرداخت، حجاج بن یوسف به جنگ با او رفت و مکه را محاصره کرد. حجاج در جریان این جنگ، توسط منجنیق خانه کعبه را به توپ بست و عبدالله بن زبیر در این گیرودار کشته شد.

قیام دیگری از سوی توابین صورت گرفت. آنها گروهی از شیعیان بودند که تحت سرپرستی سلیمان بن صرد خزاعی گرد هم جمع شدند. قیام آنها از سر پشیمانی بود؛ زیرا با آنکه بسیاری از ایشان از جمله دعوت کنندگان امام حسین (علیه السلام) به کوفه به حساب می آمدند، به یاری او نشتافتند.

شهادت مظلومانه امام حسین (علیه السلام) آنان را دچار عذاب وجدان ساخت و برای جبران اهمال کاری خود، تصمیم گرفتند نهضتی ترتیب دهند و با بنی امیه بجنگند. در سال ۶۴، پس از توافق با یکدیگر، کنار قبر حسین (علیه السلام) گرد آمدند و پس از سوگواری و عزاداری، قیام خود را آغاز کردند. آنان در جریان قیام خود، شهر کوفه را تصرف نمودند. ابن زیاد، والی کوفه از شهر گریخت و به شام پناه برد. اما به فاصله ای اندک

[صفحه ۵۵]

لشکری از شام بر آنان یورش برد و این نهضت را سرکوب کرد. توابین با تمام وجود می جنگیدند.

اگرچه تعداد آنها بر اثر تبلیغات سوء دشمن کاهش یافت، اما باقی مانده ی لشکریان ایستادند تا همگی به شهادت رسیدند.

شعارهای آنان چنین بود: «یا مرگ یا انتقام! ما دلباخته ی محاسن خویش بودیم و خود را عابد می دانستیم، اما خدا ما را امتحان کرد و در امتحان شرمسار شدیم! حسین (علیه السلام) در کنار ما شهید شد و ما مسئول شهادت اویم! با این شرمساری، رسول خدا را چگونه ملاقات کنیم و...!»

از نهضت های مهم شیعی در این عصر، نهضت مختار بود. مختار به سبب شجاعت های بسیاری که از خود نشان داد، به شجاع الدین معروف شد. او از ارادتمندان خاندان عصمت و طهارت بود. نقل است در دوران ترور امام مجتبی (علیه السلام)، با دست های خود زخم های امام را بست. مختار در جریان واقعه ی عاشورا در زندان به سر می برد. در عصر عبدالملک از زندان آزاد شد. پس از آزادی، به قاتلان حسین (علیه السلام) روی خوش نشان داد تا آنان خود را مخفی ن کنند. مختار آمار و نشانی های کسانی را که در روز عاشورا با امام حسین (علیه السلام) جنگیده بودند، به دست آورد و مأمور کوفه را با خود همدست ساخت و در سال ۶۶ برنامه ی انتقام خود را آغاز نمود. انتقام او وضعی عادی نداشت: برخی را سر بریدند؛ برخی را دست و پا بریدند و به

[صفحه ۵۶]

حال خود رها کردند؛ برخی را با تیر کشتند؛ بعضی را در دیگ آب جوش انداختند و ...

برخی از قاتلان حسین (علیه السلام) به مکه گریختند و نزد مصعب رفتند و او را علیه مختار شوراندند. مصعب علیه مختار قیام کرد و پس از چهار

ماه بر او پیروز شد. لشکریان مصعب، مختار را که در آن هنگام ۶۷ سال داشت، سر بریدند. مختار بسیاری از قاتلان امام حسین (علیه السلام)، از جمله: عیدالله بن زیاد و عمر سعد را کشت و سر آنان را نزد امام سجاد (علیه السلام) فرستاد.

واقعیت این است که جنایات بنی امیه بسیار بود. آنها در آغاز کار با ظاهر سازی ها، دل مردم را به دست آوردند و پس از دستیابی به حکومت، آن کردند که در تاریخ کم نظیر است. از جمله جنایات فجیع بنی امیه، قتل عام مردم مدینه بود. در همین جریان دردناک بود که مسلم بن عقبه، فرستاده یزید، در پیش پای مردم دو راه قرار داد: اینکه مردم همچون بردگان بی قید و شرط یزید باشند، طوری که او حق تصرف در جان و مال آنان و ناموسشان را داشته باشد؛ یا مرگ و کشته شدن را بپذیرند.

از دیگر جنایات بنی امیه، قتل عام شیعیان بود. آنان شیعیان را هر جا که بودند، می یافتند و از دم تیغ می گذراندند و اموالشان را غارت می کردند. یکی از عوامل سرکوب شیعیان، شخصی به نام حجاج بن یوسف بود. او از افراد دستگیر شده

[صفحه ۵۷]

می خواست که از علی (علیه السلام) و خاندانش تبری جویند. هر کس که از این کار سر باز می زد، نصیبش چیزی نبود جز آزار، شکنجه، قتل و دست و پا بریدن. نقل است روزی سعید بن جبیر، از جمله ارادتمندان علی (علیه السلام) را آوردند. حجاج پس از اهانت بسیار، با سؤالات بیهوده، در پی یافتن بهانه ای برای قتل او بود. اما با آنکه در کار خود موفقیتی به دست نیاورد، و می دانست سعید

شیعه است دست خود را به خون او آلوده کرد. گویند پس از کشته شدن سعید، حجاج دچار کابوس های شبانه می شد و در آن هنگام از ترس فریاد می زد: «مرا با سعید چه کار؟! و ...» تا اینکه به فاصله ای اندک با وضع رقت باری از دنیا رفت.

[صفحه ۵۸]

### زندگی و موضع گیری های امام علیه السلام

پیشوایان دینی و حضرات معصومین (علیهم السلام) انسان هایی الهی هستند. اما فراموش نکنیم آنها نیز همچون ما بشرند و دارای زندگی طبیعی و خواسته ها و تمناهای افراد عادی می باشند. آنان چون دیگر مردم بر روی این کره ی خاکی زندگی می کنند، اهل کار و تلاشند و از حاصل دسترنج خود نان می خورند.

امام سجاد (علیه السلام) پس از گذراندن دوران اسارت، به مدینه بازگشت و در آن جا به کار و تلاش و تبلیغ دین و هدایت مردم مشغول شد. او مانند هر فرد عادی دیگری، صبح زود برای کار و تحصیل روزی از خانه بیرون می آمد و در گرمای سوزان عربستان و تابش مستقیم اشعه ی خورشید، به کار کشاورزی می پرداخت.

امام سجاد (علیه السلام) در تمام دوران ۳۶ ساله ی پس از واقعه ی

[صفحه ۵۹]

عاشورا، در محاصره و تحت نظر بود. آنان خانه ی امام و آمد و شدها را تحت کنترل شدید داشتند. برخی اسناد حکایت از آن دارد که امام را حدود ده سال از مدینه اخراج کرده و در بیابان و بادیه سکونت دادند تا کار کنترل او بهتر صورت گیرد.

عبدالملک مروان، امام (علیه السلام) را به شام احضار کرد و دستور داد که او را در برابر مردم با غل و زنجیر ببندند تا ابهت امام (علیه السلام) در دل ها شکسته شود. طبیعی است که

در چنین اوضاعی هیچ کس جرئت نزدیک شدن به او را نداشت. سراسر زندگی امام (علیه السلام) در بیم و امید گذشت و هر لحظه احتمال مرگ و ترور آن حضرت می رفت.

جو آن عصر، جو سب و لعن علی (علیه السلام)، جو ناسزاگویی به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جو قتل و شکنجه شیعیان بود. امام (علیه السلام) برای حفظ اسلام و به حداقل رساندن رنج و دشواری امت اسلام، صبر و بردباری پیشه کرد و آن شرایط سخت را تحمل نمود.

در چنان جو خفقان آمیزی، امکان تبلیغ دین وجود نداشت. از این رو، امام (علیه السلام) در قالب دعا و مناجات به بیان معارف الهی می پرداخت، لکن تنها تعداد اندکی از مردم قادر به درک آن بودند. در آن ایام، امام شیوه ی دیگری نیز برای نشر اسلام در پیش گرفت که دشمنان از آثار آن به طور کامل غافل بود و زمانی از آن سر درآورد که دیگر کار از کار گذشته

[صفحه ۶۰]

و امکان کنترل آن وجود نداشت.

قضیه این گونه بود که امام با هدف تربیت انسان های شایسته و آگاه، بردگان را می خرید. آنان ضمن کار و فعالیت، برای تأمین معاش خود، با شرکت در جلسات درس و بحث و آموزش عقاید، با اسلام و خطوط کلی فرهنگ اسلام آشنا می شدند. آن گاه پس از آزادی، با سرمایه ای که امام در اختیار آنان قرار می داد، به میان جمع و جامعه وارد می شدند.

برخی از آنان به شهر و دیار و کشور و زادگاه خود مراجعت می کردند و در آن جا ضمن کار و زندگی، به تبلیغ و نشر احکام اسلامی می

پرداختند. این خود، شیوه ای مهم برای نشر اسلام و تبلیغ دین بود، به ویژه که تعداد بردگان تربیت شده توسط امام را پنجاه تا صد هزار نفر ذکر کرده اند.

برخی از این بردگان، در سایه ی استعداد شخصی و تربیت امام (علیه السلام) به درجه ای از علم و فقاقت و اخلاق رسیدند که نمونه ی آنان در آن روزگار اندک بود. برخی از آنان، چنان عاشق و دلداده ی امام (علیه السلام) بودند که حتی حاضر نمی شدند به قیمت آزادی خود از آن بزرگوار جدا شوند.

امام (علیه السلام) هر ساله از بین تربیت یافتگان خود، عده ای را به بهانه ی عید و گاهی به بهانه ی اخلاق نیک آنها و یا به بهانه های دیگر آزاد می کرد. او دیگران را نیز به آزادی بردگان ترغیب کرده و می فرمود: «آن کس که بنده ی مؤمنی را آزاد

[صفحه ۶۱]

کند، خداوند او را از شر آتش دوزخ ایمنی داده و آزادش خواهد کرد.»

راه و روش امام (علیه السلام) در تربیت بردگان، بعدها سرمشق و الگوی کسانی قرار گرفت که در این وادی قدم نهاده بودند. امام (علیه السلام) برای شخصیت دادن به بردگان، گاهی آنان را آزاد می کرد و آن گاه به کارشان می گرفت.

از دیگر فعالیت های آن حضرت، اعزام مخفی عده ای جهت تبلیغ به نواحی مختلف بود. آنان به دستور امام (علیه السلام) و با کمک حکامی که دوستدار اهل بیت (علیه السلام) بودند، به نقاط مختلف سفر کرده و منویات امام سجاد (علیه السلام) را اجرا می کردند.

واقعیت این است که امام (علیه السلام) در عرصه ی حفظ و پاسداری از اسلام، شرایط و جو سیاسی زمان را در نظر می گرفت. او مراقب بود که صدمه ی جدیدی بر قشر تربیت شده ی

جدید وارد نگردد. حق را به گوش مردم می رساند، بدون آنکه بهانه ای به دست دشمن دهد.

در آن روزگار که بر اثر پایه گذاری های غلط گذشتگان و تبلیغات سوء زمامداران، تفسیرهای نابجایی از قرآن به عمل می آمد، و در آن روزگار که بر دهان ها مهر زده شده و نفس ها در سینه ها حبس بود، امام (علیه السلام) به تبیین حقایق دینی می پرداخت و بدعت ها و سوء استفاده ها را برملا می کرد. او گاه از موقعیت ویژه ای استفاده می کرد، به مسجد پیامبر

[صفحه ۶۲]

می آمد و در کنار قبر او درس توحید می داد.

محمل امام (علیه السلام) در بیان حقایق، محمل دعا، و ابزار او همان مظلومیتش بود. امام (علیه السلام) در قالب دعا به مردم نشان می داد که در چه وضع و شرایطی قرار دارند و آنچه به نام دین نزد آنان وجود دارد، در واقع ساخته و پرداخته ی دست پلید بنی امیه و مبلغان مزدور آنها است.

او راوی بسیاری از احادیث و اخبار و جریانات و حوادث قبل و بعد از واقعه ی عاشورا است. او امام بود و معصوم، طبعاً سخن او برای مردم حجت به شمار می آمد. شیعیان و دوستداران اهل بیت (علیه السلام) سعی می کردند مسائل دین را از زبان او بشنوند و از طریق او به حقایق دین دست یابند. از این رو، سخنان گهرباری از او بر جای مانده که به عنوان سند دینی از آنها استفاده می شود و تبلیغاتی به راه انداخته که در سایه ی آن، خون حسین (علیه السلام) در قالب قیام های مذهبی از زمین جوشیدن گرفته است.

[صفحه ۶۳]

### مشی سیاسی امام علیه السلام

عصر امامت حضرت سجاد (علیه السلام) عصر آشوب ها، بحران ها و

نابسامانی های مهم اجتماعی بود و حکومت و اداره ی مملکت وضع نابسامانی داشت. رشته ی امور آنچنان از هم گسسته بود که جمع کردن و سامان دادن آن، کاری بس دشوار می نمود. دستگاه زمامدار مراقب بود که حرکتی بر ضد او شکل نگیرد و یا صدای اعتراضی علیه او بلند نشود و در صورت بروز چنین وقایعی، به سرعت شعله ی آن را خاموش سازد.

جو آن زمان، جو اختناق بود؛ اختناقی ناشی از ترس زمامداران از سقوط خود؛ به همین دلیل، هر حرکت اعتراض آمیزی را سرکوب کرده و هر فریادی را در گلوله خفه می کردند. امام (علیه السلام) در چنین شرایطی امر امامت امت را به عهده داشت و خود را مسئول پاسداری از مذهب و ارزش های الهی می دانست.

[صفحه ۶۴]

او باب مبارزه ای عظیم را علیه دستگاه حاکم گشود، اما در قالب دعا و مناجات، گریه و آه، علنی ساختن مظلومیت خویش و در این راه تا سر حد شهادت پیش رفت.

کمترین حرکت امام (علیه السلام) ممکن بود عواقب وخیمی را به دنبال داشته باشد. به همین دلیل، او سعی می کرد راه و رسم تقیه [۱] را در پیش گیرد و هم پیروان خود را بر این امر سفارش کند. او در اصرار به تقیه می فرمود: «خدا هر گناهی را از مؤمن می آمرزد جز دو گناه: ترک تقیه و ضایع سازی حقوق برادران دینی.»

اگر مشی امام (علیه السلام) (در تقیه) مورد ارزیابی قرار گیرد، ملاحظه خواهد شد که عاقلانه ترین مشی ها در حفظ مکتب و پاسداری از نیروی شیعه بوده است. طوری که اگر برخلاف آن عمل می شد، موجودیت مکتب و نیز جان شیعیان - که



تعدادشان در آن زمان بسیار اندک بود - به خطر می افتاد.

از مشی های مهم امام در حفظ مکتب، مشی گریستن مظلومانه بود؛ گریه ای سؤال برانگیز و حاکی از مظلومیت که توجه دوست و دشمن را به خود جلب می کرد و در پی آن مردم از چرایی آن سؤال می کردند و برای دریافت پاسخ می نشستند و از ستمکاری بنی امیه و غضب حق

[صفحه ۶۵]

اهل بیت (علیه السلام) سر در می آوردند.

دشمن، حسین (علیه السلام) و یاران او را به شهادت رساند و به گمان خود، همه چیز را تحت کنترل درآورد. در حالی که وجدان های زنده و بیدار، فاجعه ی کربلا را محکوم کردند و تبلیغات خصم را مورد خروج امام حسین (علیه السلام) از دین، خنثی نمودند. دشمن برای تبرئه ی خود، شعرا و مبلغانی را به استخدام در آورد و کوشش بسیار کرد تا خاطره ی شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش را از اذهان محو کند، اما مگر چنین امری میسر بود؟

امام سجاد (علیه السلام) در برابر تبلیغات خصم می گریست و می فرمود: «پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تشنه کشتند، گرسنه سر بردند و ...!» او وقایع عاشورا را بیان می کرد و بذر کینه ی بنی امیه را در دل مردم می کاشت.

او با شیوه ی مظلومانه ی گریستن، وقایع کربلا را در دل ها ثبت و مردم را با حقایق دین و ماهیت کثیف بنی امیه آشنا کند. او هنگام بیان وقایع، در عین حال که می گریست، ساکت و آرام بود و منطقی و مستدل سخن می گفت که این خود تأثیری عمیق در جان ها می گذاشت.

آری، داستان زندگی امام (علیه السلام)، داستانی عجیب و شگفت آور است، همگان

این زمینه و توانایی را ندارند که از رمز و راز آن سر درآورند؛ زیرا در این راه به سینه های امانت پذیر و خردهای پابرجا نیاز است که ما نمونه ی آن را در توان تحمل امام (علیه السلام) در

[صفحه ۶۶]

برابر آن شرایط و قیام نکردن او می بینیم.

برای هر خواننده ی تاریخ، با اینکه از سوی مردم دعوت به قیام شده بود از جای بر نخواست و قیام مسلحانه ای را ترتیب نداد. شاید عده ای تصور کنند که این امر به دلیل ضعف و عدم همت بوده است، اما بی شک، حقیقت را تنها در سایه ی تأمل می توان دریافت؛ تأملی در اوضاع و احوال آن دوره.

در آن دوره، زمینه ی مساعدی برای قیام فراهم نبود. امام سجاد (علیه السلام) حتی به اندازه ی پدرش، سیدالشهدا (علیه السلام) نیز یار و یاور نداشت و این خطر به شدت وجود داشت که او را در نیمه ی راه تنها رها گذاشته و از یاری او دست بردارند. در آن صورت، تنها بازمانده ی خاندان ولایت و امامت نیز از میان می رفت. شهادت چیزی نبود که امامان شیعه از آن گریزان باشند؛ زیرا اصل بر این است که خون شهید، سرمایه ای باارزش است که روحی تازه در کالبد جامعه می دمدمد. اما امام (علیه السلام) در آن شرایط بحرانی، مصلحت دید که پاسدار اسلام، مدافع نهضت عاشورا و حافظ جان بقیه ی شیعیان باشد. او بر آن شد تا جو و شرایط را برای جان گرفتن اسلام مهیا سازد تا بعدها مردم وظیفه ی خود را به خوبی بشناسند و در خط دین خدا پیکار نمایند. او مبارزه کرد، اما در قالبی خاص و با استفاده از شیوه و

دعاهای امام سجاد (علیه السلام) که با سطور برجسته در تاریخ ثبت است، مایه‌ی حیات و تداوم خط اسلام راستین گردید. در آن روزگار که خبر چین‌های دستگاہ حاکم، نفس‌ها را در سینه‌ها محبوس کرده بودند، امام (علیه السلام) دعا و مناجات را به عنوان سنگری برای خود قرار داد و از آن برای بیداری مردم و سرکوب نیروهای طاغوتی استفاده کرد.

امام (علیه السلام) در قالب دعا تحولات عظیم فکری و روحی را پدید آورد و در سایه‌ی آن، خلأهای شخصیتی را پر کرد. یأس و جمود را از دل‌ها بیرون راند و ضمن درمان دردهای درونی، موجباتی فراهم آورد تا مردم از جای برخیزند و به احقاق حق خود بپردازند.

دعا به مردم درس تعهد و مسئولیت و درس بیداری و نجات از گم‌گشتگی داد. چه بسیار انسان‌هایی که در سایه‌ی آن، از انحرافات نجات یافتند و راه الهی و انسانی را در پیش گرفتند و چه بسیار افراد دیگری که اندیشه‌های خود را در سایه‌ی آن، سامان دادند و دریافتند که جامعه‌ی سالم انسانی دارای چه ویژگی‌ها و خصایصی است و زمامداران باید به چه شیوه‌ای عمل کنند و لااقل به این جمع بندی رسیده بودند که زمامداران آنها، اسلامی نیستند و در خط حقانیت خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار ندارند.

او با دعاهای خود، جهادی عظیم کرد و بیداری

فوق العاده‌ای را در جامعه پدید آورد، آنچنان که مردم علاوه بر آگاهی، روحیه و جرئت این را یافتند که در برابر دستگاہ بایستند تا جایی که دیگر، از شقه شدن، لای دیوارها زنده به گور

گشتن و در زندان تشنه و گرسنه جان دادن، باکی نداشتند.

[صفحه ۶۹]

### ابعاد دعاهای امام سجاد علیه السلام

برنامه ی دعای امام (علیه السلام)، دارای ابعادی بس وسیع در عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که امام (علیه السلام) در قالب آن دنیایی از معارف را به صورت فشرده، اما صریح و معنی دار مطرح ساخت. مباحثی که او در دعاهای خود مطرح کرده است، عبارتند از:

- آفرینش به معنای عام، از جمله آفرینش آسمان و زمین، ماه و خورشید، نور و ظلمت و شب و روز.

- آفرینش فرشتگان که مأموران اجرای فرامین خدایند: مأمور باران، مأمور قبض روح و ...

- آفرینش پدیده های گوناگون که مورد بهره گیری انسان در جهت رشد و کمالند.

- آفرینش انسان و ابعاد وجودی او نیازمندی او به هدایت که اصل ارسال رسل بر مبنای آن است، خط زندگی و سلامت

[صفحه ۷۰]

جسم و روان انسان، هدایت خواهی انسان، زندگی و مرگ انسان و برزخ و معاد او.

بخشی از دعاهای امام سجاد (علیه السلام) دارای ابعاد سیاسی است که در آن از شرایط رهبری جامعه و صفات رهبر، خط امامت و صفات امام و وظیفه ی متقابل امام و مردم سخن به میان آمده است. امام (علیه السلام) در قالب دعا به مردم هشدار می داد که نباید به زمامداران ستمگر وابسته بود و حتی در موارد اضطراری، نباید از آنان کمک خواست.

او همچنین در قالب دعا به مردم القا می کرد که، با ستمکاران به مبارزه برخیزند و در صورت توان و امکان بر آنان بتازند و در صورت فقدان چنین امکانی، لااقل نفرت قلبی خود را به آنان نشان دهند و دعا کنند که خداوند ستمگران را به خود مشغول نماید تا

فرصت مردم آزاری از آنان سلب گردد.

امام سجاد (علیه السلام) سیاستمداری بی مانند بود که می دانست در هر جو و شرایطی چگونه به نفع اسلام و مسلمانان موضع گیری کند. تبری از ستمکاران، سرلوحه ی کار و برنامه ی او بود و در قالب ادعیه ی خود، به آنان لعنت و نفرین می فرستاد. دعا می کرد که خداوند او را از شر ستمکاران دور دارد و بر محمد (صلی الله علیه و آله) و آل او که سمبل زمامداران حق بودند، رحمت بفرستد.

بخشی از دعاهای امام (علیه السلام)، دارای ابعاد اجتماعی است که در

[صفحه ۷۱]

آن بحث از اخلاق و ضوابط حاکم بر روابط انسان ها، اتخاذ مواضع در مواجهه با وقایع و جریانات، رعایت حقوق انسان ها و همچنین رعایت حق طبیعت با همه ی گستردگی آن، به میان می آید؛ از جمله:

- خانواده و روابط میان اعضای آن بر اساس حقوق و اخلاق، احترام به پدر و مادر و انجام وظایف انسانی خود در رابطه با آنان و نیز در ارتباط با فرزندان.

- جامعه و مردم و خیرخواهی به نزدیکان، همسایگان، مردان و زنان مؤمن، رعایت مساوات و مواسات در روابط اجتماعی، رسیدگی به حاجتمندان، حفظ آبروی آبروداران و ...

- اتصاف به اخلاق کریمه: حسن معاشرت، رعایت وفا و صفا و صدق و سداد، جمع کردن دل های پراکنده، فاش ساختن نیکی ها، پوشاندن عیب ها، خوش رفتاری با مردم و دوری از پزیشانی و اختلاف.

- پرهیز از اخلاق ناروا همچون: حسادت، اسارت شهوات و معصیت ها، کوچک شمردن گناهان، دوری از لغزش های گوناگون، گمان بد به خوبان، عقوب والدین.

- طلب بخشش از خداوند برای ناسپاسی ها، نپذیرفتن عذر عذرخواهان، بر نیاوردن حاجت گرفتاران، عیب پوشی نکردن از

مؤمنان، بی اعتنائی به حقوق صاحبان حق و ...

قسمتی از دعاهای امام سجاد (علیه السلام) مربوط به جنبه های

[صفحه ۷۲]

اقتصادی است که در آن مفاهیم والایی به چشم می خورد؛ از قبیل:

- قداست قایل شدن برای کار و تلاش و تولید، رغبت به کار برای امثال امر خداوند و تأمین سرای آخرت، داشتن صداقت در کار، شوق و رغبت در کار و ناظر دانستن خدا بر اعمال در حین کار.

- دعا برای برکت و فزونی، درخواست باران برای سرسبزی زمین و فراوان شدن رزق مردم و در نتیجه، ارزانی اجناس. امام (علیه السلام) در این دعاها از خدا می خواهد طیبات را بر مردم ارزانی دارد، کشت و زرع را برویاند و درختان را بارور سازد.

- دعا برای حسن معیشت، توان و امکان دستیابی به حوایج، داشتن فضل و زیادی در روزی و گوارایی نعمت خداوند.

- دعا برای توفیق در مصرف و پرهیز از اسراف و زیاده روی و اتلاف و نابودی نعمت های خداوند، توفیق در انفاق برای خدا و در راه خدا و ...

- دعا برای داشتن درآمد به اندازه ی نیاز، حفظ آبرو، دوری از تنگدستی و تهیدستی و نیازمند نبودن به انسان های بدکردار و شرور، طلب روزی که مانع انسان از عبادت نباشد و آدمی برای کسب معیشت به گناه دچار نگردد.

روح حاکم بر همه ی دعاهای امام (علیه السلام)، بعد معنوی است و در آن درس هایی است از عرفان، ارتباط با خدا، شکرگزاری

[صفحه ۷۳]

نعمت های او که ولی نعمت همه موجودات است، درس پابندی و اخلاص به جلال و جمال خدا، درس کرامت و عبادت و تقوا، درس حسن طلب از خداوند، درس رضا و تسلیم و ...

دعاهای امام (علیه السلام)،

درس خداشناسی و درس توحید می دهد و در آن بحث از علم و عدل و اراده ی خدا است. سخن از بینایی و دانایی و شنوایی اوست، او بر پدیده ها ولایت و تسلط دارد، زمینه عزت را برای کسی که خواستار آن باشد، محقق می سازد و برای آن کس که زمینه ی خواری و ذلت خود را فراهم سازد، ذلت می آورد و ...

دعاهای امام (علیه السلام) از یک سو، به ما می آموزد که چگونه با مرکز هستی و سرچشمه ی زیبایی ها می توان ارتباط برقرار کرد و با او انس گرفت و از سوی دیگر، نشان می دهد که موضع انسان در برابر خداوند، موضع عبدی فقیر، گرفتار، بیچاره، ترسان و فاقد هر گونه مالکیت است. پس باید از او مدد خواست و از او طلب کرد که گام در طریق رضای او برداریم تا ما را به خود نزدیک فرماید.

امام (علیه السلام) همچنین به ما می آموزد که در خط حرکت به سوی فلاح و رستگاری، چگونه از خدا مدد بخواهیم و چگونه عنایت او را شکر گزاریم. او در یکی از دعاهای خود می فرماید: «خداوندا! مرا به خدمتی وادار که موجبات پیوند مرا با تو فراهم

[صفحه ۷۴]

سازد و به اختیار خود ما را در راهی قرار ده که مورد رضای توست و در همه حال، ما را در راه خدمت به خویش توفیق ارزانی کن!»

ادعیه ی امام سجاد (علیه السلام)، درس رشد است، درس حرکت به سوی کمال است، درس بیداری از غفلت است، درس ایجاد تحرک است، درس دوری از پلیدی ها است، درس رهایی از فشارها و مصایب و دستیابی به سکون و آرامش

است. در سایه ی این دعاها، آدمی موفق به پاکسازی درون و سازندگی خود شده و به برترین مقام، که همان مقام عبودیت خداوند است، دست می یابد.

[صفحه ۷۵]

## گذران زندگی او

امام سجاد (علیه السلام) به مانند اجداد گرانقدرش، زندگی بسیار ساده و باصفایی داشت و کار و زندگی و تلاش او همه در خط رضای خداوند بود.

عصر او عصر فراخی معیشت بود و از آن همه فقر و ناداری صدر اسلام خبری نبود. مرزهای کشورهای اسلامی وسیع و پر دامنه گشته بود و مردم تا حدودی می توانستند از لحاظ اقتصادی سر پای خود بایستند. امام (علیه السلام) نیز از نظر شرایط اقتصادی در مضیقه نبود، اما هرگز نکوشید برای خود سفره ی رنگینی فراهم سازد؛ زیرا می دانست که در گوشه و کنار جامعه ی اسلامی آن روز، در ماندگان و گرسنگانی وجود دارند که زندگی را به سختی می گذرانند.

او در اغلب موارد بر کنار سفره ی خود، جمعی از بینوایان و فقرا را گرد هم می آورد و برایشان غذایی گوارا

[صفحه ۷۶]

فراهم می ساخت. اما غذای خود او نان و شیر و یا نان و سرکه بود. جامه اش همواره تمیز بود. گاه جامه ی کرباسی به تن می کرد و در صورت پارگی، آن را وصله می نمود و گاه نیز لباس های فاخر می پوشید و پس از مدتی آن را می فروخت و بهای آن را صدقه می داد و برای خویش لباس دیگری تهیه می کرد.

سر و وضع و ظاهر او مرتب و آراسته بود. گاهی موی خود را با حنا خضاب می نمود و خود را معطر می ساخت. در خانه ی او اثاثیه ی بسیاری نبود؛ سعی می کرد



زندگی پر زرق و برقی فراهم نسازد و به وسایل و ابزاری بسنده کند که ضروری زندگی است.

مرکبی برای سواری داشت که آن را زینت می کرد. قبل از صرف غذا، به خوراک حیوان توجه می نمود و می کوشید بار سنگینی بر آن حمل نکند. صبحگاهان به دنبال کار از خانه بیرون می رفت و هنگام ظهر، استراحت مختصری کرده و دوباره تا شب هنگام کار می کرد.

او فردی با روحیه و در برابر مصایب و دشواری ها مقاوم بود گواه این مطلب، مقاومت و پایداری ای است که امام (علیه السلام) پس از واقعه ی جانسوز عاشورا از خود نشان داد. او با وجود آن همه مصایب، هرگز تزلزلی به خود راه نداد و به انجام وظیفه ی الهی خویش پرداخت.

[صفحه ۷۷]

امام (علیه السلام) بنده ی خدا بود و سید عابدان. اهل عبادت و دعا بود؛ دعایی سازنده و عبادتی حرکت ساز و موج آفرین. عبارات دعایش همچون شمشیری بران بر فرق خصم فرود می آمد و به همین دلیل، از او کینه ای عمیق به دل داشتند. امام (علیه السلام) در عبادت پروردگار، همچون عاشقی بی قرار بود و اذکار نمازش در سجده، دل ها را می لرزاند و به جان های خسته، توانی دوباره می بخشید.

او در عبادتش مخلص بود و خدای را با تمام وجود پرستش می کرد. به هنگام عبادت چنان بود که گویی از همه چیز و همه کس گسسته و به خدا پیوسته است. اعمال عبادی خویش را با آرامش خاطر و با طمأنینه ی خاصی انجام می داد و عاشقانه با خدا سخن می گفت.

او به خدا اعتماد داشت و وعده و وعید او را تحقق یافتنی می دانست. باور

او این بود که، در هر جا که باشد خدا با اوست. خدا، بیدار و هوشیار و کمک کننده ی کسانی است که او را از درون باور دارند. نقل است روزی امام در سفر بین مکه و مدینه بود که دزدی راه را بر او بست و گفت: «هرچه داری، تحویل ده و گرنه تو را خواهم کشت.» امام فرمود: «هر چه دارم با هم قسمت می کنیم؛ نیمی از آن تو و حلالیت باشد و نیمی از آن من.» دزد پذیرفت، آن گاه امام فرمود: «لا اقل

[صفحه ۷۸]

بخشی از مال را برایم بگذار تا به مقصد برسم.» دزد قبول نکرد، امام فرمود: «پس خدا چه شد؟» دزد به مسخره گفت: «خدا در خواب است!» در این گیرودار دو شیر درنده از راه دور پیدا شدند. یکی سر دزد را گرفت و دیگری پای او را. امام گفت: «آیا گمان کردی خدا در خواب است؟»

او بر خود مسلط بود و بر خدا توکل داشت و همه امور خود را به او سپرده بود. در ذکرهایش می فرمود: «به نام و یاد خدایم! به او ایمان دارم، به او توکل کردم، آبرویم در دست اوست و...!»

بدون شک، چنین باوری زمینه ساز راحت و آسایش انسان است. امام (علیه السلام) اهل مناجات بود و با خداوند راز و نیاز می کرد و در مناجات خود می گریست. او می فرمود: «در قیامت همه چشم ها از خوف عذاب خدا گریانند جز چهار چشم: چشمی که در دنیا از خوف خدا بگرید؛ چشمی که در برابر حرام، نگاه ناروا را ترک کند؛ چشمی که در راه خدا مایه ی همت بگذارد و چشمی که برای

خدا بیدار بماند و شب زنده داری کند.»

او مستجاب الدعوه بود و خداوند هرگز دعای او را رد نمی کرد. نقل است هنگام ورود به شام، پیری از پشت بام سنگی به سوی سر بریده ی امام حسین (علیه السلام) - که بر روی نیزه

[صفحه ۷۹]

بود - پرتاب کرد سنگ بر دهان و دندان امام (علیه السلام) اصابت نمود. در این هنگام، دل امام سجاد (علیه السلام) به درد آمد و نفرین کرد. آن مرد از بام افتاد و در دم جان داد. بسیار اتفاق می افتاد که برای نزول باران دعا می کرد و خداوند به جهت حرمت و کرامت او باران نازل می فرمود.

امام سجاد (علیه السلام) به دلیل ارتباطی که با خدا داشت، صاحب عزت و آبرو بود. از دیگر سو، او که از خاندانی شریف و گرانقدر و از نسل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از سلاله ی علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) بود، در جامعه ی عرب از منزلتی والا برخوردار بود.

با اینکه امام (علیه السلام)، سرباز و اسلحه ای در اختیار نداشت و با اینکه دشمنان می دانستند او یار و یابوری ندارد، اما باز هم از او وحشت داشتند. عبدالملک مروان که فردی گستاخ و خونریز بود، می گفت: «وجودم از ترس علی بن الحسین لبریز است!» به همین دلیل گاهی دستور می داد امام را در بند و زنجیر کنند و بارها و بارها نقشه ی قتل او را طراحی کرد، اما جرئت اجرای آن را نداشت.

نقل است مردم در محضر امام (علیه السلام) می نشستند، اما از هیبت او جرئت سخن گفتن نداشتند، مگر آن گاه که امام تبسمی می کرد و لب به

سخن می گشود. زهد و تقوای او و بی اعتنایی اش نسبت به پست و مقام، سبب شده بود که

[صفحه ۸۰]

او فردی نفوذناپذیر و دارای شکوه و جلالی زاید الوصف جلوه کند. او خدا را بزرگ تر از هر چیز می دانست و طبیعی بود که در برابر عظمت او همگان کوچک و ناچیز به نظر می آمدند از این رو، تطمیع ها و تهدیدها در آن حضرت اثری نداشت و او همچنان در خط انجام وظیفه ی الهی خویش حرکت می کرد.

[صفحه ۸۱]

### **خلق و خوی امام علیه السلام**

بخشی از روابط و ارتباطات امام سجاد (علیه السلام) با خانواده، به ویژه با مادر بزرگوارش بود. در تاریخ آمده است که مادرش در دوران خردسالی او چشم از جهان فروبست و دایه ای کار مراقبت و پرستاری او را به عهده گرفت. گویند آن دایه بسیار به امام علاقه داشت و کار سرپرستی او را با جان و دل انجام می داد. امام (علیه السلام) نیز علاقه ی زیادی به آن دایه داشت و او را مادر خطاب می کرد، اما هرگز با او در یک ظرف هم غذا نمی شد. وقتی در مورد فلسفه ی این کار از او سؤال کردند، فرمود: «می ترسم در لقمه غذایی بر او پیشی بگیرم و مایه ی رنجش او را فراهم آورم.» با اینکه آن دایه، مادر واقعی او نبود، اما امام (علیه السلام) همچون مادر خود به او احترام می گذاشت؛ هنگام ورودش از جای برمی خاست و ...

در برخورد با همسر و فرزندان خود نیز اخلاق کریمه ای

[صفحه ۸۲]

داشت و با وجود تمام گرفتاری ها در رسیدگی به همسر و تربیت فرزندان، کوتاهی نمی کرد.

آن گاه که وارد مجلسی می شد، اصرار نداشت در صدر

بنشینند. او با کسانی همنشینی می کرد که او را در امر دین سودمند افتند و هرگز به دلیل نسبتی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت به مردم بی اعتنایی نمی کرد، بلکه حتی با غلامان می نشست، و با آنان هم سفره و هم سخن می شد.

عامه ی مردم، او را ملجأ و پناه خود می دانستند و حتی دشمنان نیز هنگام سختی ها به او پناهنده می شدند. در جریان قیام عبدالله پسر حنظله، امام سجاد (علیه السلام) خانواده ی مروان را تحت پناه خود قرار داد و نیز عبدالملک که بعدها به زمامداری رسید، به واسطه ی او از خطر مصون ماند. لطف امام (علیه السلام) همچون بارانی بود که هم بر دشت های سبز و پرگل می بارید و هم بر شوره زار.

اهل ادب و حیا بود و هیچ گاه سخن کسی را قطع نمی کرد و هرگز به مهمان تازه وارد، ترشرویی نمی نمود. هنگام سخن گفتن سعی می کرد چشم به چشم مخاطب خود ندوزد. خنده ی او تبسم بود و سخن گفتن او آرام و توأم با طمأنینه و آرامش. در مجلسی که او حضور داشت، سر و صداهایی بلند نمی شد، به همین دلیل هر کس می توانست سخن خود را به راحتی مطرح کند.

[صفحه ۸۳]

اهل حلم و گذشت بود. دشمن گاهی از روی خشونت و عناد، با او به خصومت می پرداخت و امام (علیه السلام) برای ارشاد آنها، راه حلم و گذشت را در پیش می گرفت. نقل است خدمتکار خود را برای کاری صدا زد و جوابی نشنید، آن گاه برای بار دوم و سوم نیز او را صدا زد و سرانجام خود به سراغش رفت و

پرسید: «چرا جواب ندادی؟» او پاسخ داد: «از عفو تو ایمن بودم.»

گویند غلامی بر اثر سهل انگاری، غذای داغ بر سر فرزند امام سجاد (علیه السلام) ریخت و کودک بر اثر صدمات ناشی از آن، جان سپرد. امام (علیه السلام) خطاب به او فرمود: «تو در این کار تقصیر نداشتی، برو که تو را در راه خدا آزاد کردم!» همچنین گفته اند که یکی از غلامان امام (علیه السلام) از روی بی توجهی خسارت مالی بسیاری به مزرعه ی او وارد آورد. امام که برآشفته بود، تازیانه ای به او زد. اما بعد از آنکه به خانه بازگشتند، تازیانه را به دست غلام داد و فرمود: «قصاص کن!» غلام حاضر به قصاص نشد و امام او را آزاد کرد و مزرعه را نیز به او بخشید!

آمده است که امام (علیه السلام) بر جمعی وارد شد که سرگرم غیبت کردن از او بودند. حضرت فرمود: «اگر آنچه درباره ی من گفتید، راست است، خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ است، خداوند شما را بیامرزد.»

[صفحه ۸۴]

روزی فردی از کنار امام (علیه السلام) گذشت و به او دشنام داد.

همراهان خواستند او را ادب کنند، اما امام (علیه السلام) اجازه نداد و خطاب به آن مرد فرمود: «آنچه خداوند از کارهای ما پنهان داشته، بیشتر از آن چیزی است که تو می گویی! حال اگر حاجتی داری روا کنیم.» آن مرد خجل شد و امام (علیه السلام)، مبلغی به او داد و عباى خود را نیز به او بخشید.

امام سجاد (علیه السلام) با حیوانات هم مهربان بود. امام با شتری بیست و دو بار به حج رفته بود، اما در تمام این مدت تازیانه ای به آن حیوان نزده بود. هرگز بر کنار سفره ای

نشست مگر آنکه نخست به آب و غذای مرکب سواری خود می رسید.

امام سجاد (علیه السلام) متواضع و مؤدب بود و با خلق خدا مهربانی می کرد و در نشست و برخاست ها، کمترین نشانه ی فخر فروشی و غرور در او مشاهده نمی شد. در کوچه و خیابان، آرام و باوقار راه می رفت و در سلام کردن بر مردم پیشی می گرفت.

می گویند عبدالملک مروان در نامه ای امام (علیه السلام) را مورد سرزنش قرار داد که، چرا کنیز خود را آزاد و آن گاه از او خواستگاری نموده و سپس با او ازدواج کرده است. امام در جواب او فرمود: «خداوند با اسلام پستی ها را از مسلمانان دور کرده است. هر کس مسلمان شود، بزرگ است، چه آزاد باشد و چه برده. من برای رضای خدا او را آزاد کردم؛ زیرا زنی

[صفحه ۸۵]

شریف و باایمان بود. تو می پنداری من خود را پست و کوچک کردم، اما خداوند مرا بر می افرازد.»

امام (علیه السلام) در تمام دوران زندگی خود، با فقرا، درماندگان، یتیمان و بردگان نشست و برخاست می کرد. همانند آنان روی زمین می نشست و غذا می خورد. نقل است روزی عده ای از گدایان دور هم نشسته و غذا می خوردند که امام (علیه السلام) را در حال عبور دیدند و او را به غذا دعوت کردند. امام فرمود: «امروز روزه هستم و نمی توانم افطار کنم.» سپس از آنان دعوت کرد که فردا نزد او بروند و بر سر سفره اش حاضر گردند.

امام (علیه السلام) در سفر حج سعی می کرد به صورت ناشناس و گمنام حرکت کند تا دیگران برای رعایت حرمت او به زحمت دچار نیفتند. گاهی به صورت

ناشناس وارد کاروان حجاج می شد و برای تقرب به خداوند، به افراد کاروان خدمت می کرد و این در حالی بود که، آنان او را نمی شناختند. گاه که برخی از افراد او را می شناختند، می فرمود: «من دوست ندارم به اسم پیامبر (صلی الله علیه و آله) چیزی را طلب کنم که در حق او روا نیست.» امام (علیه السلام) هرگز مایل نبود که با استفاده از نام و آوازه ی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، برای خود خیر و منفعتی جلب نماید و یا به دلیل نسبت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) متوقع باشد مردم او را مورد احترام قرار دهند.

امام سجاد (علیه السلام) خانواده های بسیاری را سرپرستی می کرد و

[صفحه ۸۶]

به درماندگان و ایتم بسیاری آذوقه می رساند. چه بسیار از خاندان شهدا، رزمندگان و شیعیان که مغضوب دستگاه واقع شده و قادر به ادامه ی حیات خود نبودند و امام (علیه السلام) به صورت مخفی و محرمانه زندگی آنان را اداره می فرمود.

امام سجاد (علیه السلام) همواره با طبقات محروم، فقیران و درماندگان نشست و برخاست بیشتری داشت تا با اغنیا و افراد بی درد. حتی در مجالس و محافل در کنار افراد محروم می نشست و آنان را مورد عنایت قرار می داد.

[صفحه ۸۷]

### **شجاعت و حکمت امام علیه السلام**

او را بیمار کربلا خوانده اند و در ذهن مردم چنین وارد شده که، او فردی همیشه بیمار و رنجور بوده است، حال آنکه تاریخ خلاف این امر را نشان می دهد. بیماری او در کربلا، یک واقعه ی چند روزه بیش نبود؛ حادثه ای که کمابیش برای هر کس در زندگی رخ می دهد. او در تمام ایام عمر خود،



فردی سالم و شجاع و دارای روحیه ای قوی بود. حتی در روز عاشورا پس از به هوش آمدن و آگاهی از ماجرا، عصا و شمشیری خواست تا بجنگد.

نقل است در جریان اسارت، او را نزد ابن زیاد - همان سفاک بی پروایی که خون حسین و یارانش را بر زمین ریخت - بردند. در مورد جریان شهادت شهدای کربلا- بین او و امام (علیه السلام) مجادله ای در گرفت. ابن زیاد که از صراحت لهجه و شجاعت امام به خشم آمده بود، فرمان قتلش را داد. امام فرمود: «آیا مرا

[صفحه ۸۸]

به قتل تهدید می کنی، حال آنکه کرامت ما در شهادت ماست؟» و چنان سخن گفت که ابن زیاد مجبور شد از فرمان خود چشم پوشد.

بعد از واقعه ی عاشورا او را نزد یزید، آن آلوده ی بی پروا بردند. در آن مجلس، امام (علیه السلام) سابقه ی رذالت او و خاندانش را در خاطره ها زنده کرد و فرمود: «یا ابن الطلقاء [۳]! (ای پسر آزاد شده) آیا این عدالت است که خانواده و همسرت را در پس پرده قرار دهی و دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در معرض دید مردمان باشند؟ تو با خون ریزی هایت درخت نبوت را از ریشه برکندی.»

امام (علیه السلام) در مسجد شام به منبر رفت و با قاطعیت و رشادت تمام سخن گفت. او در سخنانش خود و خاندانش را معرفی کرد و فرمود که از نسل پیامبر است و پدرش حسین (علیه السلام) مظلومانه و ناروا کشته شده است. آن گاه از مظلومیت خانواده ی خود و نیز از تبار پست بنی امیه سخن به میان آورد. سخنانش آنچنان بود که یزید برای خاموش کردن او

[صفحه ۸۹]

ناگزیر به مؤذن دستور داد

که نا به هنگام اذان گوید و سخنان او را قطع کند.

نقل است روزی عبدالملک مروان دستور داد تا امام (علیه السلام) را با غل و زنجیر نزد او آورند. امام (علیه السلام) در همان آغاز ورود به او فرمود: «تو را با من چه کار است که احضارم می کنی؟» عبدالملک که از این عتاب ترسیده بود، گفت: «آزاد هستی می خواهی بمان و می خواهی برو» و امام (علیه السلام) با بی اعتنایی از مجلس او بیرون رفت.

سخنان حکمت آمیز امام (علیه السلام)، حکایت از جرئت و شهامت او دارد.

دو روز پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) او را با دست و پای بسته بر شتر نشانند و به عنوان اسیر وارد کوفه کردند. امام (علیه السلام) در آن روزها، هنوز بیمار و علاوه بر آن مصیبت دیده بود. اما در همان حال، با سپاس خدا و درود بر جد گرامی اش به معرفی خود پرداخت و گفت که از نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فرزند علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) است؛ فرزند حسین (علیه السلام) است؛ حسینی که او را به ناحق کشته اند و حریم او را مورد بی احترامی قرار داده اند، اموال او را به غارت برده اند و خاندانش را اسیر کرده اند. آن گاه فرمود: «ای مردم! مگر شما نبودید که برای پدرم نامه ی دعوت نوشتید؟ با او عهد و پیمان بستید؟ پس چه شد که پس از آمدنش او را کشتید؟ چرا با او خدعه کردید؟ دستتان بریده

[صفحه ۹۰]

باد! در روز قیامت با چه رویی به رسول الله نگاه خواهید کرد؟ و ...»

سخنان کوبنده ی امام (علیه السلام)، آنچنان در مردم تأثیر گذارد که مردم با صدای بلند گریستند

و ناله و شیون سر دادند و گفتند: «ما اینک گوش به فرمان تویم، اگر فرمان دهی، قاتلان پدرت را دستگیر می کنیم و آن ها را به قتل می رسانیم.» امام فرمود: «بس است ای مکاران! آیا می خواهید مرا بازیچه ی هوس خود قرار دهید؟ از این خیال خام در گذرید که هنوز درد و جراحت شهادت پدرم و یاران باوفایش التیام نیافته است و هنوز اندوه مصیبت شهیدان عزیزمان در دل ها پابرجاست. ای مردم! به قتل حسین شادمان نشوید که مصیبتی بس بزرگ بود. جانم فدای او که تشنه کام شهید شد!»

امام (علیه السلام) در شام نیز با سخنرانی خود، دل ها را لرزاند؛ از خود و خاندانش و از جریان شهادت سخن گفت و فرمود: «من فرزند کسی هستم که سرش را از قفا بریدند، فرزند آن که او را تشنه کشتند، فرزند کسی که عمامه و عبایش را به غارت بردند...» آن که سرش را بالای نیزه کردند و... امام (علیه السلام) سخن می گفت و اشک می ریخت تا اینکه گریه ها، راه گلوها را بست و شوری در مجلس افتاد که یزید را هراسان نمود. سخنان امام (علیه السلام)، بیدار کننده و هشداردهنده بود، آنچنان که بعدها موجب بروز قیام ها و انقلاب هایی علیه رژیم ستمکار

[صفحه ۹۱]

اموی شد. افشاگری امام (علیه السلام)، زمینه را برای تزلزل اوضاع سیاسی در حکومت بنی امیه فراهم کرد. عذاب وجدان مردم را به رنج افکند و این مسأله، خود در ایجاد حرکت های انقلابی مؤثر بود.

در آن دنیای تاریک و خاموش و در آن عصر جمود و فسردگی، وجود امام (علیه السلام) و سخنان او فریادی بود بر سر ستمگران تاریخ و

پتکی بود بر سر غافلان و جاهلان. او یک تنه در برابر آن همه دشمنان ایستاد و در آن عصر سکوت، لب به سخن گشود و در برابر دیدگان دشمن، وظایف اسلامی و انسانی خود را به جای آورد.

در دوران عمر سی و شش ساله اش پس از شهادت پدر، راه و رسمی جدید از تلاش و فعالیت را پایه گذاری کرد، به گونه ای که حق به تمام معنا علنی گردید و حجت بر مردم تمام شد. او هر جا که فرصتی یافت، به بیان حقایق و اسرار پرداخت و از حقانیت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از مظلومیت علی (علیه السلام) و خاندانش سخن گفت.

در بازار کوفه، در برابر جمع به احتجاج پرداخت و مردم را برای بی وفایی هایشان سرزنش کرد. آن گاه که مردم از عذاب وجدان می گریستند، فرمود: «شما بر ما می گریید؟ پس چه کسی پدرم را به شهادت رسانده است؟ مگر شما نبودید که فریب بنی امیه را خوردید و پدر ما را به ناحق کشتید؟»

[صفحه ۹۲]

در جریان اسارت در دروازه ی شام، پیری به امام (علیه السلام) رسید و گفت: «خدا را شکر که خود، شما را کشت و مردم را از شرتان راحت کرد.» امام (علیه السلام) فرمود: «ای پیر! آیا قرآن خوانده ای که در آن آمده است که پیامبر فرمود: «از شما مردم مزد و اجر ...» ما همان خاندان و خویشان پیامبریم! ما اهل بیت رسول خداییم!» آن پیر پس از شنیدن این سخنان گریست و توبه کرد.

امام سجاد (علیه السلام) با یزید احتجاج کرد. یزید از او پرسید: «تو که هستی؟» فرمود: «پسر حسینم!» یزید گفت: «تو پسر کسی

هستی که خدا او را کشت.» امام (علیه السلام) فرمود: «من پسر کسی هستم که تو او را کشتی.» قرآن فرمود: «هر کس مؤمنی را عمدا بکشد، جزای او دوزخ است و در آن به عذاب ابدی دچار خواهد شد.» یزید از این سخن بسیار خشمگین شد و فرمان قتل امام (علیه السلام) را داد. امام (علیه السلام) فرمود: «آزاد شده ها [۳] حق ندارند فرمان قتل اوصیای خدا را صادر کنند مگر آنکه بی دین باشند.» آن گاه یزید شرمند شد و از فرمان خود صرفنظر کرد.

[صفحه ۹۳]

## عبادت امام علیه السلام

او را زین العابدین و مایه ی زینت و افتخار همه بندگان پاک و شایسته ی خدا دانسته اند. او از محراب عبادت خود، کانونی از حماسه و حرارت می ساخت که از یک سو، دل او و علاقمندان به پیوند با خدا را گرمی و نشاط می بخشید و از سوی دیگر، لهیب آن ریشه و دودمان ستمکاران را می سوخت.

او خدای را خالصانه عبادت می کرد، آنچنان که گویی در عظمت معبود خویش و در جلال و جمال او ذوب شده است. از او پرسیدند: «این ذوب شدن تا کی و تا چند ادامه دارد؟» فرمود: «راهی است که می پیمایم و بر آنم که محبت محبوب خود را جلب کنم تا آن گاه که از من راضی و خشنود گردد.»

هنگام عبادت، وضعی عجیب داشت؛ گویی از همگان گسسته و تنها به خدا پیوسته بود. خوف خدا، سراسر وجودش را فرا می گرفت. او را در حال نماز به درختی تشبیه کرده اند که

[صفحه ۹۴]

بر پای ایستاده و طوفانی او را می لرزاند و یا همچون شمعی که در حال سوختن و ذوب شدن است.

هنگام عبادت، تنها به

خدا توجه می کرد. نقل است روزی به نماز ایستاده بود که فرزندش در چاه سقوط می کند و اهل خانه از این حادثه به درد می آیند و شیون سر می دهند، لکن امام (علیه السلام) که در آن حال از همه کس و همه چیز بریده بود، از حادثه اطلاع نمی یابد.

روزها در پی تلاش و معاش و رفع حوایج مردم بود و شب ها در حال عبادت. خادم او چنین گفته است: «هیچ روزی برای امام (علیه السلام) سفره ای نگستردم و هیچ شبی برای او بستری پهن نکردم.» او عبادت را دوست می داشت. در دل شب از جا برمی خاست و به نماز و دعا می ایستاد.

امام باقر (علیه السلام) در مورد عبادت پدرش فرموده است: «او در عبادت، حال بنده ای ذلیل را داشت که در پیشگاه سلطانی با عظمت از خوف می لرزد و چنان نماز می گذارد که گویی، آخرین نماز خود را به جا می آورد.»

سجده هایش در نماز طولانی بود و به همین دلیل، او را سید الساجدین لقب دادند. در حین وضو، رنگ چهره اش زرد می شد و در برابر این سؤال که چه چیز سبب تغییر احوال شما گردیده، می فرمود: «آیا می دانید برای قیام در پیشگاه چه فرد با عظمتی آماده می شوم؟» در حین نماز بر خود می لرزید و

[صفحه ۹۵]

می فرمود: «نماز هیچ بنده ای قبول نگردد، مگر آن گاه که با تمام وجود بدان روی آورد.» هنگام قرائت سوره حمد نماز خود، آیه ی مالک یوم الدین را چندین بار تکرار می کرد و چنان حالتی به او دست می داد که گویی در حال مرگ است.

او را به دلیل

سجده های طولانی سجاد لقب داده اند. سر از سجده بر نمی داشت تا اینکه قطرات عرق بر پیکر مقدسش می نشست. پیشانی بر تربت حسین (علیه السلام) می گذاشت و بر این باور بود که خداوند به سبب شهادت حسین (علیه السلام)، خاک کربلا را بر دیگر خاک ها برتری داده است.

گاه در سجده می گفت: «خداوندا! بنده ی کوچکت به آستان تو آمده است، بیچاره و مستمند تو به سوی تو روی آورده است، نیازمند تو به سوی تو آمده، گدای درخواست کننده ات به بارگاه غنای تو آمده است.» پیشانی او از کثرت سجده پینه بسته بود. به فرموده ی امام باقر (علیه السلام)، گاهی در شبانه روز، هزار رکعت نماز می خواند. در نماز از کثرت خشیت خداوند، حالت غشوه به او دست می داد.

از جمله عباداتی که امام سجاد (علیه السلام) به جای می آورد، عبادت حج بود. برخی از مورخان نوشته اند که امام (علیه السلام) پس از واقعه ی عاشورا، بیست حج به جای آورده است. مسافرت به سوی کعبه فرصتی بود که برخی از مشتاقان نزد امام (علیه السلام) آیند و در مورد مسائل دین خود، از او سؤال کنند. محیط خانه ی کعبه، محل

[صفحه ۹۶]

امنی بود برای تبلیغ و رساندن پیام الهی، و طواف آن فرصتی بود برای ارتباط با دوستانی که از ترس زمامداران امکان ملاقات امام (علیه السلام) را در مدینه نداشتند.

بخش زیادی از سفر امام (علیه السلام)، پیاده صورت می گرفت تا در مسیر، امکان بحث در زمینه ی مسائل دینی وجود داشته باشد. در سفر، بردگان و غلامان را همراه خود می برد تا با استفاده از این فرصت، آنان را هدایت کند. گاهی در مسیر حرکت خود، بر قبیله ای وارد

می شد و آنها را با مسائل و جریانات روز آشنا می کرد. وقتی از او سؤال کردند که، چرا جهاد را رها کرده و به حج روی آورده است، امام (علیه السلام) فرمود: «اگر یارانی باوفا و فداکار داشتم، جهاد و مبارزه بهتر از حج بود. ما در مکه و مدینه بیست تن دوست واقعی و فداکار نداریم.» گاهی به برخی افراد منافقی که بر او خرده می گرفتند، می فرمود: «مشکل ما در ترک مبارزه و جهاد با شمشیر، وجود افراد منافقی چون شماست که با زبان، ادعای همراهی دارید، اما در عمل با دشمنان مایید. وانگهی! مگر جهاد تنها در گرو شمشیر است؟ گاه یک سخن کوبنده، کار ده ها تیر و شمشیر را می کند. ما سخنانی داریم که از شمشیر برنده تر و از تازیانه کوبنده تر است.»

در حج و طواف، حال و هوایی دیگر داشت. هنگام پوشیدن لباس احرام، از جلال و عظمت خدا یاد می کرد و بر

[صفحه ۹۷]

خود می لرزید و با صدای لرزان و چهره ای زرد می گفت: لییک اللهم لییک!

یکبار از شدت خشیت و خوف نتوانست لییک بگوید. از او سؤال کردند چرا لییک نمی گویی؟ فرمود: «ترسیدم پاسخ دهند لالییک.» این را گفت و از شتر افتاد و بیهوش شد.

گاه که اطراف خانه ی خدا خلوت بود، مشغول مناجات می شد. در این هنگام، دیده بر آسمان دوخته و می فرمود: «خداوندا! ستارگان آسمان پنهان شدند، دیدگان مردم به خواب فرورفته و درهای رحمت تو به روی گدایان گشوده شده، به سوی تو آمدم تا مرا بیامرزی و مرا مورد عنایت خود قرار دهی! ای کسی که دعای درماندگان



را در تاریکی پاسخ می گویی! ای آن که بدبختی ها و گرفتاری ها و درماندگی ها را درمان می کنی! به حق خانه و حرم مقدست و به حق آبروی جدم محمد (صلی الله علیه و آله)، به درخواست من عنایتی فرمای! خداوندا! اگر عفو تو متوجه گنهکاران و اسرافکاران نشود، چه کسی بر آنان جود و عنایت خواهد کرد؟»

در دعا و مناجات چنان از اعماق وجود خود زمزمه می کرد که ذرات وجود با او همنا می شدند. او نیایشگری زاهد و نمونه بود، لکن نه اینکه دست از همه چیز بشوید و تارک دنیا گردد، بلکه در مقامی بود که به جهت پیوند با خدا، جهان را در تصرف خود داشت. در مناجات و نیایش، کمال خاکساری و ذلت را از

[صفحه ۹۸]

خود نشان می داد و الحق خود را بنده ی خدا می دانست.

او لحنی خوش داشت و قرآن را با صوتی حزین و با نوایی تأثر انگیز می خواند، آنچنان که آوای او دل ها را تحت تأثیر قرار می داد و در روح و جان آدمی نفوذ می کرد. چه بسیار عابرنانی که از شنیدن آوای قرآنش توان حرکت را از دست می دادند. او به اسرار قرآن واقف بود. می دانست کجا توقف کند و کجا با حزن و اندوه، آیات را قرائت نماید و کجا منقلب و گریان شود.

او بنده ی شکرگزاری برای پروردگار بود، آنچنان که امام باقر (علیه السلام) فرمود: «او هرگز نعمتی از خدا را یاد نکرد، مگر آنکه برای شکر آن نعمت، سجده ای را به جای آورد.» امام سجاد (علیه السلام) خود در این رابطه می فرمود: «ما اهل بیت پیامبر (صلی الله

علیه و آله)، خدا را در آنچه دوست می داریم، اطاعت می کنیم و در آنچه ناخوش می داریم، سپاس می گوئیم.»

دعاها و زمزمه ها و رمز و راز گویی های امام سجاد (علیه السلام) به آن جهت بود که او خدا را مولای مطلق و خود را در برابر او عبد مطلق می دانست.

[صفحه ۹۹]

## امام علیه السلام و مردم

همان گونه که از مردان خدا انتظار داریم، امام (علیه السلام) اهل کار و تلاش و خدمت رسانی به مردم بود. به دردمندان رسیدگی می کرد و از خانواده های مصیبت دیده و درمانده دستگیری و کفالت می نمود.

امام باقر (علیه السلام) درباره ی پدر بزرگوارش می فرماید: «او سعی می کرد که همواره یتیمان، گرفتاران، افراد زمین گیر و گدایان بر سر سفره اش حضور یابند.» گاهی گوسفندی را ذبح می کرد و با آن غذایی ترتیب می داد و فقرا را با آن اطعام می فرمود در حالی که خود در آن روز روزه می داشت و شامگاهان تنها با نان خشکی افطار می کرد.

در تاریکی شب، خورجینی از درهم و دینار و یا غذا بر دوش می نهاد و به در خانه ی مستمندان و یا به جایی که فقیران بی سرپناه در آن روزگار می گذراندند، می رفت و به آنان

[صفحه ۱۰۰]

سرکشی می کرد. در شب های زمستان، گاه هیزم بر دوش، به در خانه ها می رفت و آن را بین نیازمندان تقسیم می کرد.

امام سجاد (علیه السلام) به صورت ناشناس به دیگران کمک اقتصادی می کرد. پسر عموی مستمندی داشت که برای حفظ آبروی او به صورت ناشناس به در خانه اش کمک می فرستاد. او بارها امام (علیه السلام) را سرزنش کرده بود که به او کمک نمی

کند، لیکن امام سجاد (علیه السلام) پرده از آن راز بر نمی داشت تا اینکه پس از شهادتش، آن راز از پرده بیرون افتاد.

انفاق علمی و ارشاد و هدایت امام (علیه السلام) در کنار انفاق اقتصادی او بود. امام سجاد (علیه السلام) درس هایی از اسلام و قرآن را در آن جو تهدید و اختناق در قالب دعا به مردم می آموخت و از این جهت، باب تحولی عظیم را بر همگان گشود، طوری که دشمنان نیز از این خان گسترده بهره ها گرفتند.

در روزگاری که شرایط سیاسی مساعدتر بود. امام (علیه السلام) جلسات درس را دایر می کرد و در آن جلسات، به بیان حقایق دین و معارف اهل بیت می پرداخت. او به این وسیله، شاگردانی تربیت کرد که هر یک به نوبه ی خود از جمله استوانه های محکم علم و فکر و تحقیق به حساب می آمدند.

در جلسه ی درس او گاهی پیران کهنسال شرکت جسته و او از حدیث می آموختند و یا در مورد صحت سقم احادیثی که از پیش می دانستند، سؤال می کردند. امام (علیه السلام)

[صفحه ۱۰۱]

به سخنان آنان گوش می داد و در صورت وجود خطا، به اصلاح آنها می پرداخت.

امام سجاد (علیه السلام) طالبان علم را دوست می داشت و آن ها را تشویق می کرد. در محضر او گاهی کسانی از دوستان بنی امیه حضور می یافتند. در این گونه مواقع، او ضمن تدریس، می کوشید به ارشاد آنها بپردازد و حجت را بر آنان تمام کند.

از جمله ی این افراد، می توان از شهاب زهری یاد کرد که با ولع خاصی در محضر امام (علیه السلام) حضور می یافت و او را با الفاظ و القاب ویژه ای می

از جمله شاگردان زبده ی امام سجاد (علیه السلام)، ابو حمزه ثمالی است که او را لقمان عصر لقب داده بود.

او راوی احادیثی از امام سجاد (علیه السلام) است و محضر امامان دیگری، همچون: امام باقر (علیه السلام) و امام کاظم (علیه السلام) را نیز درک کرده بود. از دیگر شاگردان امام می توان از عامر، صحابی پیامبر، قاسم بن محمد بن ابی بکر، پسر خاله ی او قاسم بن عوف شیبانی و جابر بن عبدالله انصاری، صحابی معروف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یاد کرد.

مرحوم شیخ طوسی، صد و هفتاد صحابی امام سجاد را نام می برد که از او روایت کرده اند و بسیاری از آنان فقیه و صاحب نظر و مورد اعتماد امام (علیه السلام) بوده اند. این شاگردان، در جای جای کشور اسلامی همانند یک مرجع تقلید به حل و رفع مشکلات دینی مردم، نشر احادیث و علوم اسلامی و حتی

[صفحه ۱۰۲]

صدور فتوا می پرداختند. از جمله ی این افراد می توان از سعید بن مسیب یاد کرد که بزرگان، از او فقه می آموختند و در هر مسأله ای به او مراجعه می کردند. امام (علیه السلام) درباره ی او فرموده بود: «سعید نسبت به آثار گذشتگان از همه مردم داناتر و فهمش از همه بیشتر است.»

امام سجاد (علیه السلام) فرزندی داشت، از جمله امام باقر (علیه السلام) که جانشین او نیز بود. یکی از فرزندان امام، زید بن علی است که در برابر دستگاه فاسد بنی امیه قیام کرد و به شهادت رسید.

با اینکه همه دوران عمر امام سجاد (علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارش تقریباً در محاصره گذشت، لکن او با استفاده از فرصت ها در قالب دعاها و مناجات ها، توانست زبده ترین آثار را از

خود بر جای گذارد.

دعاهای امام سجاد (علیه السلام) به زبور آل محمد معروف است، لکن محققان آثار امام (علیه السلام) را از زبور داوود (علیه السلام) نیز برتر می دانند. در این دعاها، عظمت، جلال و جمال الهی منعکس است که هر خواننده ی اهل دلی را به شور و وجد می آورد.

دعای ابوحمزه امام (علیه السلام)، نمونه ای عالی از مناجات و ارتباط عبد با معبود خویش است. دعای مکارم الاخلاق او بسیاری از احکام و تعالیم اسلام را در عرصه ی سازندگی و تکامل نفس عرضه می کند و مناجات خمس عشر او دنیایی از معارف و راز و نیازها را در خود نهفته دارد.

[صفحه ۱۰۳]

در زمینه ی دعاهای امام سجاد (علیه السلام)، کتابی است معروف به صحیفه ی سجادیه که در آن حدود پنجاه دعا از او نقل شده است. البته مجموعه های دیگری نیز وجود دارند که حاوی صد و هشتاد دعا منقول از آن حضرتند. صحیفه، یادگار امام سجاد (علیه السلام)، بهترین چراغ راه برای ارتباط انسان با خدا است که حدود یکصد شرح و ترجمه بر آن نگاشته شده است.

نهج البلاغه امام علی (علیه السلام) را اخ القرآن و صحیفه ی سجادیه را اخت القرآن خوانده اند. صحیفه که مصحف اهل بیت و ملقب به انجیل آل محمد (صلی الله علیه و آله) است، حاوی مفاهیم والایی از سیاست، اقتصاد، اخلاق، حقوق و ... است. رساله ی حقوق نیز از آثار بسیار مهم امام است که حدود پنجاه و یک حق از حقوق، شامل: حقوق خانواده، مردم، دولت، دوست، دشمن، همسایه، همنشین، امام، رعیت، شریک و ... در آن آورده شده است.

[صفحه ۱۰۴]

## شهادت و وصایت

سرانجام دشمن به شیوه ها و خطوط مبارزاتی امام (علیه السلام) پی برد و دریافت

که ادامه ی حیات او به نفع آنان نیست. آنها نتوانستند وجود گران قدر امام (علیه السلام) را تحمل کنند. از این رو، تصمیم به قتل او گرفتند. دلایل آنان جهت این تصمیم گیری به این قرار است:

- احساس حقارت در برابر امام (علیه السلام) از آن بابت که نمی توانستند در علم و دین و کیاست با او برابری کنند.

- وسعت نفوذ امام (علیه السلام) در دل مردم، به گونه ای که او را با تمام وجود دوست داشته و به او عشق می ورزیدند.

- بغض و حسد دشمن به امام (علیه السلام) به جهت عظمتی که در نزد مردم داشت.

- نشان دادن مظلومیت اهل بیت (علیه السلام)، به ویژه شهادت خونین حسین (علیه السلام) توسط امام سجاد (علیه السلام) که سند بزرگی برای رسوایی بنی امیه بود.

[صفحه ۱۰۵]

- بیم از قیام امام (علیه السلام) علیه آنان، به ویژه که مردم نیز از دستگاه حاکم ناراضی بودند.

نقل است که طراح قتلش به دست هشام بن عبدالملک بود که نسبت به امام (علیه السلام) کینه ای در دل می پروراند. برخی نیز خود عبدالملک را طراح قتل او دانسته اند. به هر حال، امام شیعیان را به وسیله ی زهری که به او خوراندند، مسموم نمودند. او در سال ۹۵ هجری و در ۵۷ سالگی (برخی اسناد سن او را ۵۹ سالگی ذکر کرده اند) به شهادت رسید.

او قبل از شهادت، فرزندش امام محمد باقر (علیه السلام) را به مقام وصایت و جانشینی خود برگزید و او را امام مردم معرفی فرمود.

امام (علیه السلام) در شب وفات خود کاغذ و قلمی خواست و وصایای خود و جانشینی امام باقر (علیه السلام) را در آن مرقوم فرمود. آن گاه به فرزندش فرمود: «پسرم! عقل راهنما و راهبر روان است

و علم، پیشوا و رائد عقل. گذشت ساعات و دقائق، سخن از فنای تو دارند و در این دنیا، به نعمتی نخواهی رسید جز به فنای نعمتی دیگر. لذا از داشتن آرزوهای طول و دراز بپرهیز، بر دشواری‌ها صبر کن و به وجود خود چیزی عطا کن که نفعش بیش از زیان آن باشد و آماده‌ی مرگ باش!»

در اسنادی آمده است که او از مرگ خود خبر داده و به فرزندش امام محمد باقر (علیه السلام) فرموده بود: «پسرم! امشب شبی است که باید به جد بزرگم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ملحق گردم

[صفحه ۱۰۶]

و به جدم علی، و جدۀ ام فاطمه و عموم حسن و پدرم حسین پیوندم.»

نقل است در شب وفات گاهی بیهوش می شد و گاه به هوش می آمد. در آخرین لحظات فرمود: «سپاس خداوندی را که به ما وعده ای صادق داد، زمین را میراث ما گردانید و ما را اهل بهشت قرار داد. راستی! پاداش عاملان چه نیکو است.»

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «دم مرگ، پدرم مرا به سینه چسباند و فرمود: زینهار ستم مکنید به کسی که جز خدا یآوری ندارد!»

امام (علیه السلام) در لحظات جان دادن این عبارت را زمزمه کرد: «خداوندا! بر من رحمت آور که تو گرانقدر و با کرامتی! بر من رحمت آور که بسیار مهربان و آمرزنده ای!»

غسل دهندگان پیکر مطهر امام (علیه السلام)، گفته بودند که او بر پشت و دوش خود پینه داشت. آری، آن پینه بر اثر باری بود که شب‌ها بر دوش می کشید و به در خانه‌ی مستمندان می برد. او سفارش کرده بود که به یاد بدن برهنه‌ی پدر شهیدش

حسین

(علیه السلام) بر کفن او بوی خوش نریزند. تشییع جنازه ی باشکوهی برگزار شد با آنکه او سفارش کرده بود که مراسم تشییعش ساده و به دور از هرگونه تشریفاتی صورت گیرد. سرانجام، مشایعت کنندگان پیکر مطهر امام سجاد (علیه السلام) را در بقیع، در کنار قبر امام مجتبی (علیه السلام) به خاک سپردند.

[صفحه ۱۰۷]

در قرن دوم هجری، قبه و بارگاهی بر مزارش ساختند که تا سال ۱۳۳۵ هجری قمری زیارتگاه مشتاقان بود. لکن ۸۵ سال پیش، وهابیون سعودی، قبه ی مطهر را ویران کردند و هم اکنون مزار بی پیرایه ی او در بقیع، پذیرای دل های سوخته ی هزاران مشتاق است.

## پاورقی

[۱] تقيه در لغت به معنای سینه خیز رفتن و استتار در برابر تیرهای دشمن است و در اصطلاح شیوه ای از رفتار است که دشمن پی به اعتقادات و منویات فرد تقيه کننده نبرد.

[۲] در جریان فتح مکه، هنگامی که مسلمانان پیروزمندانه وارد شهر شدند، مشرکانی که هنوز بر اعتقادات خود پای می فشردند و سال ها مسلمانان را تحت شکنجه و آزار قرار داده بودند، از ترس به خانه های خود پناه بردند. از جمله ی این افراد، معاویه و خاندانش بودند. آنها تصور می کردند پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از پیروزی از ایشان انتقام خواهد گرفت، اما پیامبر گرامی اسلام اعلام فرمود که امروز روز رحمت و بخشش است و به این ترتیب فرمان آزادی آنها را صادر کرد.

در جریان اسارت امام سجاد (علیه السلام) و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امام لقب ابن طلقاء را به یزید داد اشاره به همین جریان دارد.

[۳] منظور از آزادشده ها، مشرکانی هستند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در



جریان فتح مکه آنان را بخشید و فرمان آزادیشان را صادر فرمود.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

